



اشعار میر مست میرزاد

اداره نشرات سیمای شغنان

تاریخ: ۲۵ دسمبر ۲۰۲۰

در دلم عشق تو بسیار است باور می کنی
با لسان و قلب اقرار است باور می کنی
حاصل ام بی تو ، همیشه دلتنگی هاست
زرد رخسارم چو بیمار است باور می کنی
دیدمت وقتیکه در راه باز میدانی چه شد
جمله اعضا گرم و تبار است باور می کنی
یک دو سه قرص بوسه ای شام و سبا
بر علاجم همچو تیمار است باور می کنی
کی بخوام سقط سازم مهر تو از سینه ام
خوشدلم از عشق بار دار است باور می کنی
میچلد هر جای جسم حکم تو بیچون و چند
در همه ابعاد مختار است باور می کنی!
میکنم بر قاب عکست سجده گاهی شامگاه
ورد من نامت به خروار است باور می کنی! !

۲۵ دسمبر ۲۰۲۰

چشم ما را سیل رخسارت منور می کند
بوی گیسویت دماغم را معطر می کند
بانگاهی گوشه ی چشمت کنی دل را کباب
غمزه هایت بین سینه، کار اخگر می کند
سعی کردم تا نبندم دل بآن خال و خطت
عزم مارا حسن خوبت ، باز منتر می کند
می کند افسون چشمت این دل بیچاره ام
مُرّۀ های منحنی ات، کار خنجر می کند
زورق مهرم به بحر ی قلب تو جایی نیافت
ناخدایی عشق تو ، در سینه لنگر می کند
از لبانت منزوی شد لعل در کوه ای بدخش
گیسوان و ابرویت حقا که محشر می کند
وہ چه محبت زاست" هنگامیکه گلرخسار من
با من ی دلدادہ چت را در مسنجر می کند!

۲۴ دسمبر ۲۰۲۰

اینجا همیشه قصه ز دار و رسن بگو
از کشت و خون جرم جنایت سخن بگو
هرگز ز عدل و داد و مساوات دم مزین
دایم ز جنگ جهل و خرافات و ظن بگو
بر بست رخت خویش ازین ملک امنیت
از سارقان و زانی و از راهزن بگو
در بوستان اثر ز گل و بلبلان نماند
از بته های خار و ز زاغ و زغن بگو
تا کی کنند پهن بکشور گلیم غم
گه گاه سخن ز شور و هلهله انجمن بگو
لب بسته دار از حق نسوان درین دیار
از سنگسار و ضجه و فریاد زن بگو
شد سالها که زهر ستم نوش می کنیم
بر تشنه گان عدل شربت آب و لبن بگو
با لطف خویش قصه ای انسانیت نمای
از آشتی و صلح ، ز دوری کهن بگو!

۲۲ دسمبر ۲۰۲۰

شنیدم دلبرم از شهر ما عزم سفر دارد
به آزارم درین آذر چه نقشی پر خطر دارد
نمیدانم چرا حظ می برد زین رنج و آزارم
مگر نشنیده است بشکستن دلها ضرر دارد
به ناز و غمزه ای چشمان ، برایی بردن دلها
عجب دست بلند و بس رسا و پر هنر دارد
نیافتم جمله بهتر ازین در وصف رخسارش
مثال چشم آهو چشم و لبها چون شکر دارد

دریغ از منظری چشمم ، همیشه رخ بتاباند
به زیر زلف یلدا کرده پنهان از نظر دارد
نمایم هر قدر کوشش، زدل بیرون کنم مهرش
ولی در سینه جا هر روز عشقش بیشتر دارد
به حال زار من بینندگان را اشک جاری گشت
ولیکن در دل ی سنگین یارم ، کی اثر دارد !

۲۰ دسمبر ۲۰۲۰

جای خلوت من و تو فصل بهاران مثلا
و شود ردّ و بدل قصه فراوان مثلا
بذل لطف بکنی گرم ، نگاهی طرفم
و شود خاطر از لطف شگوفان مثلا
دست در دست خم کوچه روانیم بهم
موی سر شانه کند ، باد پریشان مثلا
و بگویم قد تو سرو و خرامت کفتر
بگنم وصف لب ، لعل بدخشان مثلا
نه شود موی کم از نام و نشانت؛ یعنی..
گر حضورت بشوم، یک شبه مهمان مثلا
و پرسی تو ، مراد دل من را ؛ ... گویم
بوسه ای چند دهی ، از لب خندان مثلا

۱۷ دسمبر ۲۰۲۰

این همه ابراز مهرت ، با من ای جان سرسریست
وان نگاه ات سوی من ، اما ؛ دلت با دیگرست
دام زلفان حلقه کردی ، محض صید مرغ دل
جادویی چشمت همیشه در پیی افسون گریست
رنگ من هر روز گردد زعفران از فرقت ات
لیک حسنت روز افزون ، در جلا و بر تری ست
گر شوی جویای نام من ، به لست عاشقان
نام من در جدول عشق تو صد حیف آخرست
از الف تا یایی حسنت ، جمله ابجد خوان شدم
از سرا پایت به شیرینی ، چنان تُری دریست
چون به حسن و دلربایی شهره ای در بین شهر
حق ترا باشد که بر خوبان شهرت ، سرورست

۱۵ دسمبر ۲۰۲۰

دلَم در بحر غم هر شب شناور می شود بی تو
بیا ؛ احوال من هر لحظه بدتر می شود بی تو
و گاهی من به ذهن خود مجسم میکنم رویت
و جانم در تپیدن زار و مضطر می شود بی تو
به یاد ی نام تو گاهی کنم ، شیرین دهانم را
و هر شب هم خیالات تو ، در بر میشود بی تو
به کنج ی انزوا افتاده احوالم پریشان است

نشاط و دلخوشی ها ، کی میسر میشود بی تو
نمی آید به چشم خواب، زیبگاه تا سحرگاهان
ز اشک دیده ام بالشت سر ، تر می شود بی تو
گل ی عمر بهارنم ، بشد پاییز در عشقت
یقین عمر خزانم نیز ، پر پر می شود بی تو
شده دلداده ات مجنون و می دانم که در آخر
درین غربت سراها، خاک بر سر می شود بی تو !

۱۴ دسمبر ۲۰۲۰

زنیم از جهل تاکی سنگ ، بر تندیس شیطانی
کنیم این نفس سگ در راه حق باید که قربانی
زمستان ساختند بر ما ، بهار زندگانی را
بسی شیخ العرب فلان بن فلان ابن فلانی
به غفلت تابکی ما را فریبند عده ای شیخان
شوید بیدار ای ملت ، ازین خواب زمستانی
به ظاهر پنج اوقات ی عبادت را بجا آریم
ولیکن خون مردم میخوریم مخفی و پنهانی
تراشند خویش را رهبر ، بصد نیرنگ تعدادی
ریایی می کنند گاهی کیود از سجده پیشانی
ببین یکعده ای محدود خون خلق می چوشند
نگاه دارند هموعان خود ، در جهل و نادانی !

۱۳ دسمبر ۲۰۲۰

دیرست درین گوشه به راهت نگرانم
با آمدنت شاد نمای، روح و روانم
رنگ زرد چو پاییز نمودم غم هجران
کن با نگهی سبز و شگوفان تو خزانم
یکبار بیا تنگ مرا ، در بغلت گیر
ارچند که پیرم ، بنمای باز جوانم
صعب است به گلزار جمال تو رسیدن
اسپ هوسم چند، به بیراهه دوانم
وصف رخ تو فرض مرا گشته بهر روز
هنگام نماز نام تو است ، ورد زبانم
نی جرئت آن درد دل خویش بگویم
چون سایه مدام از پیت هرسوی روانم

۹ دسمبر ۲۰۲۰

درین فصلی پُر از سوز زمستان
به رویی جاده پیرو هم جوانان
بگردند از سر صبح تا به شامگاه
پیی کار، از برایی لقمه ای نان

۶ دسمبر ۲۰۲۰

در بنی آدم همیشه جنگ و کشتارست و درد
این شقاوت ها چرا ؛ خلاق عالم خلق کرد
دشمن ی جان هم اند ، ادیان آسمانی همه
از چه رو گردیده ایم ، در بین دینها رنگ زرد
داشتیم امید وافر ، ما به ارشادات دین
رهروان جهل کردند، وضع دین خاشاک وگرد
هر یکی بر قتل هموعان خود ، بسته کمر
گرم جوشی نیست باهم، دایما اوضاع سرد
داعشان و طالبان و عده ای حامی جهل
کرده اند انسانیت ، از کشور ما دور و طرد
فارغ از غم نیست ، شخصی در فغانستان ما
نیست آرامش به بین ی اجتماعات و نه فرد
داده اند با نام دین ، هرگونه وحشت را رواج
بین اسلام رهبران هم محض قدرت در نبرد
یا الهی کن نظر ، بر فعل مخلوقات خویش
در چه کارند بنده گانت ، زیر چرخ لاجورد !

۵ دسمبر ۲۰۲۰

وقتی نگه ات زد ، دل مارا به نشانه
آرامش دل رفت و هم خواب شبانه
شبها ز خیال تو بچشم خواب نباشد
هر صبح به کویی تو شوم زود روانه
از آمدنم سوی تو ، بسیار موانعست
هر روز کنم ، ورزش و گشتار بهانه
چشمم به درخانه ی تان دوخته دارم
شاید ؛ که برآیی ز پئی کار ز خانه
ارچند کنم قطع ، زدل شاخه ی مهتر
هر صبح زند ، از سر نو باز جوانه
گاهی بدهی وعده ی دیدار به فردا
چندم بفریبی تو ، به افسون و فسانه
خوبان دل آرام بدیدیم به هر شهر
در بین همه هستی ، چنان ماه یگانه
ایکاش بدین حسن ، ترا مهرو وفا بود
گشتست وفا محو، درین عصر و زمانه

۳ دسمبر ۲۰۲۰

شاد گردان با حضورت این دل غمگین من
"حسرتت سر میگذارد بی تو بر بالین من"
مات کردی عاقبت مارا تو در شطرنج عشق
در قمار عشق تو رفت فیل و هم فرزین من
بال پروازم شکسته ، نیست تاب رفتن ام
همچو مرغ کنده پر پیش تو ای شاهین من

هرچه فرمایی قبولم، زشت و نیکت را تمام
گر دعایم می فرستی ، یا کنی نفرین من
طاق ابروت میکنم ، من سجده گاه خویشتن
مفتی و ملا اگر گردند ، همه بد بین من
می گنم جویی محبت را به کوهسار دل ات
دیدن فرهاد خود ، گاهی بیا شیرین من
تابکی رنجم دهی ، در فرقتت ای ماه جبین
با نگاهی شاد کن، گاهی دل ی مسکین من
از جوانی تابه ایندم ، از پی ات هستم روان
مهر ورزیدن به عشقت، گشته است آیین من !

۲۸ نومبر ۲۰۲۰

از عشق درد مندم کو ؛ درد آشنایی
بر سوز سینه ی من مالش دهد دوایی
در دام پیچ زلفش افتاده است دلم گیر
هر حيله ای که کردم، ممکن نشد رهایی
پاشیده کرده مهرش ، تاب و توان مارا
صبرم نمانده دیگر ، در فرقت و جدایی
باری نه گشت نازل ، مهرش بجانب من
نافذ همیشه جورش چون آیه ی خدایی
تاکی به جستجوی اش آواره از دیارم
ای غایب از نگاهم ، رعنا ی من کجایی
آرد نسیم بویت ، گه گاه که جانب من
تا شامگاه مستم ، خوشحال و در صفایی

۲۵ نومبر ۲۰۲۰

به دوحه گفت گوی ها رنگرنگ است
اجندا صلح و اینجا خون و جنگ است
بگنندند کفتری صلح را ، پر و بال
گپ از مین و بم و تیر و تفنگ است !

۲۴ نومبر ۲۰۲۰

درد بر روح و روان پاک شهدای مایمی بدخشان و تمام ولایات بخون خفته وطن

ملک مایمی در بدخشان زار زار آتش گرفت
در میان دود و باروت این دیار آتش گرفت
جملگی ملک ی فغانستان ز درواز تا هرات
کابل و هلمند و غزنی و تخار آتش گرفت
درمکاتب هرطرف بینی جسد از مرد و زن
ننگرهار و خوست، لوگر تا مزار آتش گرفت
نیست یک شهر در امان، از کشت و خون
فاریاب و کندز و هم کندهار آتش گرفت
طبق میل حامیان ی وحشت و افراطیت
طفل و پیرو هم زنان در انفجار آتش گرفت

این وطن با نام صلح از یک گروه ددمنش
در میان ی قوغ آتش ، بار بار آتش گرفت
بنگرید از دست وحشیها و حامی های آن
آدم و اشجار و باغ و کوهسار آتش گرفت

۲۱ نومبر ۲۰۲۰

ای دختر ناز تاجیکان صبح بخیر
هستی چو ماه آسمان صبح بخیر
در بلخ، بدخشان و بخارا و خجند
شاهی تو میان دلبران صبح بخیر

۱۹ نومبر ۲۰۲۰

رنگ رخسار ی تو ، گل شرمنده در گلزار کرد
ناز رفتارت خجل از کبک در کوهسار کرد
از قدی موزون تو ، شمشاد گشته منفعل
وز خرامت سرو هم بر ضعف خود اقرار کرد
قیمت ی دُر در صدف، بشکست از دندان تو
نُقل و پسته را لبث ، بی قدر در بازار کرد
حالت ام را کرده موهایی پریشانست ، پریش
دانم آخر حلقه ای زلفت ، مرا بر دار کرد
چشم فتانت خبر داری ، که در جادو گری
عاقبت در بستر خوابانده و بیمار کرد
بعد مرگم دوستان گویند؛ به آن نامهربان
تا دم ی مرگ، در فراق ناله های زار کرد !

۱۷ نومبر ۲۰۲۰

دلبر آرایش خود را که سرا پا میکرد
خلق را خیره بخود محو تماشا میکرد
بوی عطرش بکند مست دل پیر و جوان
جعد گیسوی خودش را که اگر وا میکرد
گر گشاید گره ای موی و پریشان سازد
شیخ در صومعه اش، ولوله بر پا میکرد
هرگهی چشم فریبای خودش سرمه کند
رقص مست راهبه در ذیرو کلیسا میکرد
گر خرامان و بناز جانب مسجد میرفت
بسته ای موج خرام اش، دل مُلا میکرد
چشم بیننده به امواج خطوط اش خیره
پیچ و تاب که بدان قامت رعنا میکرد
محض صید دل عُشاق ، چو صیاد فنون
زلف خود منحنی و گاهی چلیپا میکرد
گاهی از گوشه چشم با نگیی دل می بُرد
گاهی هم چشمک و ایما و ادا ها میکرد !

۱۲ نومبر ۲۰۲۰

دو چشمانت، چو بادام سمنگان
لیانت ؛ همچنان لعلی بدخشان
ز ابرو و خط و خالت چه گویم
حلاوت در لب، چون قند بغلان
تا کی بدوم من از قفایی تو بیا
خوانم غزلی نغز، برایی تو بیا
هرچند وفا و مهر خود دریغم داری
خوشایدم این جور و جفایی تو بیا
دل کرده درین فضا هوایی تو بیا
در ملک دلم به مثل شاهی تو بیا
از دوری تو ، مریض بستر گشتم
بر هر مرضم ، چنان دوائی تو بیا

۱۲ نومبر ۲۰۲۰

نگه ای گرم خودت ، جانم هر بار مزن
هدف کشتن من است ، به رگیار مزن
چشم مست تو چه زیبا به نظر می آید
مستی چشم تو خوبست به خمار مزن
بر درت آمده ام ، تاکه ببینم رویت
دست رد بر من افسرده و بیمار مزن
تا ابد حبس بکن ؛ در خم زلفت مارا
زخم هجران ، بر این قلب گرفتار مزن
با وداعت ، دل مسکین مرا رنج مده
فلفل تند بر این دیده ی خونبار مزن
به تب و درد دلم ، بوسه دوائی گفتند
خویشتن را تو ازین گفته به انکار مزن
هرچه خواهی بسرم ظلم بخلوت، بکنی
طبل رسوایی من ، بر سر بازار مزن
زخم ناسور مرا ، بار دگر زهر میپاش
بر سر زخم دگر تیر به تکرار مزن !

۱۰ نومبر ۲۰۲۰

درین وحشت سرا هرکه حرف حق بگوید کشته می گردد
به نوبت هرکس از دار فنا رفت
خوشا باد حال آنکه باصفا رفت
نه آزاری به همنوع اش رسانید
به نام نیک، بی روی و ریا رفت!

۶ نومبر ۲۰۲۰

ای وای بر سر مردم، چه محشر است
در بحر خون مردم افغان شناور است
انسانیت به تیغ کدورت بریده گشت
پیرو جوان کودک ما خاک بر سراسر است

کرب بلا بر این شقاوت ما خنده میکند
آنجا اناث امن و امان ، از مذکر است
لیک از دوپای لعنتی قرن بیست و یک
غرقه بخون جسد دخت و مادر است
دارد بر این دو پای، درنده شرف فزون
شفقت کند به هم‌نوع ارچند او خر است
زین ملک رخت بست صلاو صفاو عدل
اینجا کِنام دد شده پُر شور پرشر است
بگذشت سالها ز وحشت چنگیز و ظلم او
اینجا ببین فاجعه ها، چند برابر است
از دست عدهٔ ددمنش و وحشیان عصر
افتاده روی خاک نگر نعش دختر است
طفلی یتیم گشته و بی کس فتاده زار
نالان ز زخم خود پدري روی بستر است
آغشته غرق خون ، هرکس به گوشه ای
نی مادر از پسر خبر و زن ز شوهر است
کردند به داس جهل درو سبزه زار ملک
هم سرو سبز خشک و نهال صنوبر است
خالی ز امن شهر و بهر سوی جوی خون
هر سوی فیر راکت و مرمی و خنجر است
بی غم به دفتران ، وزیران نشسته بین
وجدان های خفته و گوشهای شان کراست

۴ نومبر ۲۰۲۰

از صلح درین کشور افغان خبری نیست
ز آبادی این خانه ای ویران خبری نیست
بدبختی و نکبت، همه جا سایه فگندست
ابلیس کنون چیره ز رحمان خبری نیست
هرچند ؛ خدا گفته و فریاد کشیدیم
جز وسوسه و بازی شیطان، خبری نیست
بینید ، چه سان حرمت ، آدم بشکستند
گشتیم همه وحشی، ز انسان خبری نیست
خشکیده شده در همه جا، سنبل و ریحان
سبزه همه پژمرده ز باران، خبری نیست
کشت زار وطن را، همگی موروملخ خورد
از گندم و سبزی و ز دهقان، خبری نیست
در جای کبوتر شده است، بوم به پرواز
در باغ ببین زاغ و ز باغبان اثری نیست
هرکس به دل ی خویش کند ، چور خلاق
از محکمه و قاضی و پرسیان خبری نیست
از امنیت و نسق و دسپلین نه پر سید !

از امن و امان نظم و نگهبان خبری نیست
جز وعظ دروغین ، به الفاظ عرب ها
کردار پسندیده ای شیخان خبری نیست
با کشتن و خونریزی رونده به بهشتیم
تطبیق فرامین ز قرآن ، خبری نیست
هر سوی نگری، کشته شود امت اسلام
جز ریختن خون مسلمان ، خبری نیست !

۲ نومبر ۲۰۲۰

غزل ؛ زلف تو بی تاب و توانم کرده
قطعه ای ، ناوک مژگان نشانم کرده
وزن، آن قامت زیبا و رسایت چه بلاست
شب و روز معتکف ی دیر مغانم کرده
فرد، ابروی کشیده ت چو کمان آرش
مرز دل دوخته و قصد بجانم کرده
وان دوبیتی ، دو چشم سیه ای خمارت
مضطرب در شک و در وهم و گمانم کرده
بیت مژگان سیاه تو ، ندانم که چه است
نقطه ای خال رخت ، گنگ زبانم کرده
مستزاد رخ و موی تو مخمس کردم
رنگ ترکیب لب ت بند ؛ بیانم کرده
مصرع چاه زنخدان تو است ختم کلام
یاد رخسار ردیف، تو جوانم کرده

اول نومبر ۲۰۲۰

در بین بشر ، نفاق می بینم و بس
هرجا که روم، شقاق می بینم و بس
ابنای بشر دشمن جان گشته به هم
خالی همگی ز اتفاق می بینم و بس !

۳۰ اکتوبر ۲۰۲۰

میلاذ با سعادت سرخیل انبیاست
بر راهیان راه حقیقت چو رهنماست
در راه صدق همچو معلم بخلق خوب
بر رهروان راه شریعت نموده راست
خلق عظیم " خطاب اش ز حق شده
خلفش خطاب امین گفته ای بجاست
حرفیکه کز زبان مبارک ، حدیث گفت
در دید راه حق به اعمی چو توتیاست
سلطان انبیا و منجی عالم محمدست
پیوسته شوبه اوکه پیوسته باخداست
در شان او رحمت للعالمین بؤد
حلم و کمال عقل مداما اساس راهست

هرکس که کرده چنگ بقرآن و ذریه اش
محصول ز تفرقه و میرا ز هر خطاست
یارب به حق ختم رسولان ، محمدت
بر امت اش شفیع کنی روز باز خواست !

۳۰ اکتوبر ۲۰۲۰

در سایه ی بید دراز بکش بر لب جوی
با هم نفسی پری وشی گندم روی
یک خیک شراب و جام و چند سیخ کباب
دیگر تو بهشت و حور و انهار مجوی !

۲۲ اکتوبر ۲۰۲۰

ای پارسی ز چه رو گشته ای طرف
از چار سو عدو به کمینت کشیده صف
گاهی عرب به کز لک کین ، میخراشدت
برطانیام ز غرب ، گرفته ترا هدف
روس هم برای پارچه شدن سعیها نمود
اکنون سیاه نگر ، کمرش بسته با کنف
یکعده عزم محو هویت اقوام کرده اند
اما ؛ جز زرد رویی چیز نیابند دگر بکف
گاهی سلاح به دست ، اجیران خود دهند
از دور طبل جنگ نوازند ، به دول و دف
از لهجه ات گهی دری بتراشند و تاجکی
رخشنده از تراش شود تُر در صدف
گاهی ز جهل خویش کنند جعل قصه ها
بر روی بحر گاه چو حبیبی کنند قف
بافند برای ضعف تو هرگونه چال و مکر
خواهند لکه دار دامننت ، اولاد نا خلف
مثل چنار گشن شاخ فرهنگ فارسیست
نی بته ای کدو و نه هم هرزه گی علف
کولاب و مرو و کابل و تبریز و اصفهان
بلخ و هری و سغد و بدخشان تا نجف
از رودکی و ناصر و سعدی و مولوی
جامی و بوعلی و سنایی و هم شرف
دانی که پارسی گویش اقوام کشورست
افکار شوم خویش به دفع اش مکن تلف
فرهنگ دیر پای خراسان ، در این دیار
پاک و شفاف و خالص مصئون از خذف
چون کوه محکم است ، زیادی مخالفان
هرچند وحشیان به سوی اش زنند غف !

۲۰ اکتوبر ۲۰۲۰

دایم درین دیار صرصر وحشت وزیدنیست
آهوی صلح ازین کنام ، مداما رمیدنیست
بگرفته بوم نحس ، تمامی فضای شهر
زین بوستان چکاوک و بلبل پریدنیست
شد سالها که غرق به خون است مملکت
در گوشها صدای راکت و مرمی شنیدنیست
یک عده از حمایت بادر خود به شوق
با زور و مکر ، از پیی قدرت دویدنیست
گاهی بگفت اجنبیان ، در جهاد دین
گاهی لگد زدن به زبان، نیز ، دیدنیست
تا چند ، از جهالت ما ، سود می برند
قدی چنار جهل ، به آخر خمیدنیست
شد سال ها که چوش کنند خون این دیار
دانم؛ غرور و نخوت و بادش کفیدنیست
ای هان ؛ خون مردم مظلوم ، خوردگان
دانید روز بازخواست در اینجا رسیدنیست
هی مست از تعفن و کشتار خود ، بدان
بویی بهار صلح ، به کشور شمیدنیست
حتمن رسد به درگی حق ، آه مردمان
از ابر رحمت اش، قطره باران چکیدنیست

۱۷ اکتوبر ۲۰۲۰

واز رعد گریه و باران اشک من
بشنید و دید پنجره خویش بست و رفت!

بمن چشمک ، زچشمش یار دارد
به دل بردن چه خوش بازار دارد
مرا کرد شیفته ، با عشوه ها اش
چه وقت مهرش بمن اظهار دارد!

لب ی میگون و گل رخسار دارد
دوچشم ی سرمه سا، خمار دارد
دل من شوقمندی وان دوسه جا
گرفت ی بوسه ای بسیار دارد!

۱۵ اکتوبر ۲۰۲۰

دلّم در بحر غم هرشب شناور می شود بی تو
بیا ؛ احوال من هر لحظه بدتر می شود بی تو
و گاهی من به ذهن خود مجسم میکنم رویت
و جانم در تپیدن زارو مضطر می شود بی تو
به یاد ی نام تو گاهی کنم ، شیرین دهانم را
و هرشب هم خیالات تو ، در بر میشود بی تو

به کنج ی انزوا افتاده احوالم پریشان است
نشاط و دلخوشی ها ، کی میسر میشود بی تو
نمی آید به چشم خواب، زببگاه تا سحرگاهان
ز اشک دیده ام بالشت سر ، تر می شود بی تو
گل ی عمر بهارم ، بشد پاییز در عشقت
یقین عمر خزانم نیز ، پر پر می شود بی تو
شده دلداده ات مجنون و می دانم که در آخر
درین غربت سراها، خاک بر سر می شود بی تو !

۱۳ اکتوبر ۲۰۲۰

پد بُهار عمر توید اته، تیرماه چه سید
هم قبت مس مهرگ مَأش همراه چه سید
غل نه لهک أم مهش خو کین ات دبنمنے
مهل پیرے لپدے یهم گمراه چه سید!

۱۱ اکتوبر ۲۰۲۰

این قدر ظلم و جفا بر ما نمی آید به تو
بی وفایی با من ی شیدا نمی آید به تو
باخبر هستی جوانی را به عشقت باختم
وعده ای امروز با فردا، نمی آید به تو
عزم رفتن در "غروب" شام از نزدم مکن
ماندم در بحر غم تنها، نمی آید به تو
آمدی پیشم ، ولیکن بی توجه رد شدی
رفتنت این طور بی پروا ، نمی آید به تو
کم بکن نفرین و فحش و ناسزا گویی بمن
چون کلام زشت و نا زیبا نمی آید به تو
رو ترش بنشسته ای در مجلس گرم سرود
دوری زین بزمی فرح افزا نمی آید به تو !

۱۰ اکتوبر ۲۰۲۰

میان دین ها جنگ و شقاق است
کدام دینست که اورا اتفاق است
اگر بنده همه ، بر یک خداییم
چرا ؛ این تکه داران را نفاق است

۸ اکتوبر ۲۰۲۰

رسید مژده بگویشم سخن به راز می گویی
رسیده جان به لبم ؛ تا به ناز می گویی
مدام منتظرم ، بشنوم کلام شیرینت
تمام حرف و کلامت، چه دلنواز می گویی
گهی سخن طرفم ، میکنی به قهر و غضب
و گاه به نرمی و آهنگ و ساز می گویی
گهی به غیظ ، چو محمود دل کنی تسخیر
و گاه قصه ای لطف از ایاز می گویی

به نیشخند بپاشی نمک به زخم دل ام
چرا ؛ تو سوز فراقم به بی گداز می گویی
مرا به نزد رقیبان ، چند می کنی توهین
ز حد خویش فزون کرده باز می گویی
همیشه نفرت و بد بینی را ، جواز میدانی
چرا محبت و چند بوسه نا جواز می گویی !

۷ اکتوبر ۲۰۲۰

به یادت است؛ بهارانی که توفان بین صحرا شد
شمالک چادرت افگند، رخت چون مه هویدا شد
به شدت می وزید باد بهاری ، بر مرادی من
تماشایی سراپایت ، نصیب ی دیده ای ما شد
فتاده موی تو بر دوش و مشکش در هوا پیچید
زسیل روی و موی تو ، چو گل غنچه دلم وا شد
نگاه گرم و دلدوزت ، نفوذی بس عجیبی داشت
ز تاثیرش میان دل ، چه شور و شوق بر پا شد
به لبخندت زدودی، طاقت و تاب و توان ی من
فروزان آتش ی عشق ، در وجود من سرا پا شد
عرق ریزان شرم آگین پرسیدم که نامت چیست
چه گفתי نام زیباییت، دهان شیرین چو حلوا شد
صدایی مادرت آمد ، در آن هنگامه ای شادی
بیا دختر که وقت ی رفتن ما، سوی ماوا شد
روان گشتی و عقل و هوش من با خویشتن بردی
سرشک از دیده ام جاری به دامن مثل دریا شد !

۴ اکتوبر ۲۰۲۰

روز معلم به اساتید بزرگوارم و همه آموزگاران گرامی دیارم مبارک باد.

شایسته ای ستایش دوران معلم است
بیدار ساز غفلت انسان ، معلم است
اولاد آدمی ز جهالت به سوی علم
هم رهنما و رهبر و راهدان معلم است

۳ اکتوبر ۲۰۲۰

به جسم ما چرا؛ جان آفریدند
یکی خوشحال و گریان آفریدند
شدیم گر بنده ای امر و اطاعت
چرا وسواس و شیطان آفریدند!

اگر در رتبه انسان ، آفریدند
چرا ؛ بدتر ز حیوان آفریدند
سرشته در ازل، نیک و بد من
چرا ؛ پس روز پرسان آفریدند !

اول اکتوبر ۲۰۲۰

دایما کوش که دل زنده و مسرور شوی
پیش از آنیکه پلاسیده ته ای گور شوی
لذت عمر درین فصل جوانی ، دریاب
تا که سالخورده به چشم همه منفور شوی
من که با چشم خریدار ، بتو دل بستم
همچنان عشوه بیارای که منظور شوی
تو به این حسن خداداد درین شهر یقین
باورم هست بسی شهره ی مشهور شوی
روی زیبات ، میوشان به ابری مویت
از چه رو از نظرم، گوشه و مستور شوی
خبرت است که از عشق شده ریش دلم
چه کم ات، با نگه ای مرهم رنجور شوی
کور گشتیم ز هجران و بیا دستم گیر
تکیه گاهی چو عصاچوب منی کور شوی
نظری لطف مکن ، هیچ دریغ از سر من
تا که بر وضع بد تیره شبم نور شوی !

۲۹ سپتمبر ۲۰۲۰

لبها چو گلبرگ رخسار چون ماه
چشمان آبی ت دزدان شا همراه
بردند دل ی من، با ناز و نخره
با مکرو نیرنگ ، با چال روباه
در راه عشقت، دین و دلم رفت
گشته مقدر الحکم و لی الله
از زحمت عشق ، آگاه نه بودیم
تا توبه کردیم استغفراله
پرچم ز مهرت در سینه ای من
امر تو جاریست مانند یک شاه
رویت چنان شیر، من نیز گربه
اندر کمین اش، هم گاه و بیگاه
در حوض هجران غرقم بکردی
تا کی ز فرقت در حسرت و آه
زار و نحیفم در ضعف پیری
تو در بلندی و من در بُن چاه
حضورت نه گفتم ز سوز درونم
که راندی بنفرت ز پیشت به اکراه
چو مجنون، گشتیم در شهر
در کوی عشقت ، مانند گمراه
هی... کاش..... که آرزوها
می شد میسر در عمر کوتاه !

۲۷ سپتمبر ۲۰۲۰

چون جان یکی مراست دمساز
محبوب به دل، شریک و انباز
نام اش به میان سینه ام نقش
مهرش به دلم به شور و آغاز
یک روز که دیدم اش، سر راه
دل برد زمن ، چنانچه شهباز
پرسی تو اگر دل م ، که بُردَه
زیبا صنمی ، ز ملک درواز
کردم به حضورش عذر و زاری
تا ؛ برده دلم ، بمن دهد باز
در سنگ دلش نکرد عذر تاثیر
هر چند که لابه کردم اش ساز
خواهم که کنم ، طواف کویش
افسوس که نیست ، بال پرواز
کی وقت رسد، که در حضورش
گویم همه درد دل ، به ایجاز
این سو به نیازم و ، ولیک او
مغرور و همیشه ، غرق در ناز
یک بار نه دید، به لطف سویم
هر چند به عجز کردم آواز
شد نقش به آب ، آرزوها م
پوسیده میان سینه شد راز !

۲۵ سپتمبر ۲۰۲۰

فصل پاییز مقدم اش گلزار باد
در طبیعت فرش زر بسیار باد
ماه مهرو عشق و یکرنگی رسید
خاطرات و حاصل اش پربار باد
باز یکسال عمر ما ، پاییز گشت
صد چو پاییزی دگر ، تکرار باد
گر بهار عمر در غفلت گذشت
فصل پاییزی عمر، هشیار باد
هر دلیکه عشق انسانی نداشت
دایم العمر خسته و بیمار باد
هرکه عزم قتل هم نوع اش کند
روسیاه افکنده سر ، بر دار باد
آنکه تخم جهل کاشته در جهان
حاصلاتش هرزه گی و خار باد
خیز و دنیا را، ز علم ی نو فروز
کهنه بار دوش ما، مردار باد

بگذر از تقلید و نادانی بس است
راه تحقیقت ، همیشه هموار باد !

۲۲ سپتمبر ۲۰۲۰

تو عشق اندیر خه وختبڅ وُز خرفخ اُم
خو تقدیرات خو طالع خوند ته رفخ اُم
یه یکبار زئز خبر مو مهل میداو
خوش اندیر وُز دے مهرگ نای تیر نښخ اُم
چه نیستک خیرجناو سڅج عمر ار کوه
ون اُم یکبار تویت اس نو ښگفخ اُم
زمستون یت ژنچ څاد ات کفخ سڅج
تو دیدار جهت ید اُم ار خوند خه کفخ اُم
خو پهله ندر مو نښا ات کین څو به مو
دے جهت، ارمون به دل وُز مه وُرفخ اُم
مو کهل کین تر خو دلمهن ات مو ناز څه
دگه مه لهک هر رهنک څون ستفخ اُم

۲۰ سپتمبر ۲۰۲۰

تفاوت پسمانی چهل و چند سال میدان هوایی کابل و دبی

درین ملک منزوی در گوشه ها ، بیکار عاقل ها
تمامی اختیار در دست جانی است و جاهل ها
نمانده الفت و مهر و محبت ، بین مخلوقات
عجب عصر و زمان آمد شفقت رفت از دل ها
صداقت هرکه میکار درو کرده عذاب و رنج
محبت هرکه پاشیده گرفت زرد رویی حاصلها
هرآنکه حرف حق گوید شود محکوم مجهولین
ز جان دل همه فرمان برند ، اقوال باطل ها
درین گرداب وحشت، بازوانی موج شکن باشد
رسانند خویشتن را، جانب مقصود ساحل ها
یکی با داشت امکانات و تعدادی ز مجبوری
ازین وحشت سرا بنگر، که بر بستند محمل ها
به ناحق داشتیم امید ، فردا می شود بهتر
نشده بهتر بما فردا و افزون گشت مشکل ها
نمی روید گل صلح و صفا اینجا؛ برای چه
لگام ی ما بدست عده ای لاشخوار و قاتل ها !

۱۸ سپتمبر ۲۰۲۰

خبر داری ؛ ز هجرت بس خرابم
به دیگ عشق تو سوخته کبابم
میسر نیست دیدارت، به روز ها
خدا را ! شب بیا گاهی بخوابم

ز دستِ شوخِ چشمت در عذابم
نه شوقی مانده با درس و کتابم
به می خانه کنم هر روز بیگانه
شبانگاه مست و مدهوش شرابم
به کویت صبح و بیگانه در شتابم
ربودی از بر من خورد و خوابم
بده بوسی از آن لب های میگون
گناه اش را بریزان ، در حسابم!

۱۶ سپتمبر ۲۰۲۰

روزیکه ز دور به شوق نگاهت کردم
یک بوسه هوس ز روی ماهت کردم
دیدم چو مرا و راه خود کج کردی
عمرم به هدر حیف به راه ات کردم

۱۰ سپتمبر ۲۰۲۰

گهبنست مو کهل ات بون تو عشق اندیر سفید
تویچ مو روحت اس موکهل اند ویش چه بید
دهد تو خیمین لب بشهند نخچیر جناو
دبف فرورین ارد مو دل سجده رمید
اس تو پیخ گل تازد خجالت، اس تو قهد..
یه اناق تاج گهبنچ ، بمرمنده پی وید
اس تو دست خیداو شراب مو-رد لب هوس
وید پی بیر سایه ندے سازنده گه قید
سود ته دوند طبع چاق ساو ام غرق رقص
مال دنیا تر پیے چنث تهم گی نه دبد
خس خو آنچه فهم نو میئه عمرے بند
تر پرا کهل چس، پی چهی زنده نه رید
دم زمستون فد تو وینتاو عهد بهار
چس بهار نرجهد، ید تیر ماه چه دبد
دهد تو عهدین اس وے روی یت وُز مے روی
مات تو بین ارد شچ ضرور میزداو پیے یبد
کین خو آرزوت هم هوس دنیا یرد، تموم
آرزو هر دل شه رست ، حتمن ته پبد !

۸ سپتمبر ۲۰۲۰

حال دل غمناک چه حاجت به بیان است
آثار غم از چهره ای مخروبه عیان است
یک بار بخوان چند ورق از خاطره هایم
هر صفحه گشایی ز فراقت بفرغان است
نی تاب و توانی که کنم عشق خود اظهار
در خون رگم عشق تو جا کرده روان است
خواستم که کنم ، عشق ترا دور ز سینه

مهرت به دلم چسب چنان گنج نهان است
میثاق محبت که بستیم در اوقات جوانی
الحال همان عقد به آن مهر و نشان است
ارچند که دور از نظری ، لیک درین صحن
برتخت دلم مهر تو با شوکت و شان است
هر شب به خیالم که بیایی طرفم صبح
روز ها طرف راه تو ، چشمم نگران است!

۳ سپتمبر ۲۰۲۰

دزدیده گه نگاه بمن ای سیمتن کنی
پژمرده باغ خاطر من پر سمن کنی
پاییز عمر باز شود ، فصل نو بهار
باری ز لطف مهر بمن گر سخن کنی
گویم تمام سوز و فراقم حضور تو
رحمی به حال زار من ای گلبدن کنی
دل در میان سینه شود ، زار و بیقرار
گاه ایکه تار زلف به تاب وشکن کنی
دلرا فتد به خال و خطت رغبت تمام
ویرایشی اگر لب و خال و ذقن کنی
در انفعال سیب و انار می شوند بباغ
گر سینه را برهنه کمی از یخن کنی
شرمنده سرو میشود ، از قامت رسات
وقتیکه با خرام ، قدم برچمن کنی
خوشباد لحظه ایکه نشینیم گوشه ای
گوشت فرا به قصه ی پر داغ من کنی !

۱۳ اگست ۲۰۲۰

اگر فرقان بما از حق کتاب است
به انجیل نیز آسمانی خطاب است
ببین هر دین و فرقه دشمن هم
چرا ؛ کشتار همدیگر ثواب است !

۳۱ اگست ۲۰۲۰

شهادت مظلومانه امام حسین رض را برای تمام مسلمین تسلیت عرضمیدارم

لشکر ظلم و شقاوت بین ، چه اجرا کرده است
جامه ای ماتم به بر ، از پیر و برنا کرده است
اهل بیت امشب ، همه گریان در سوز و گداز
آنطرف اهل یزید هم جشن بر پا کرده است
آن حسین پور علی محصور دشت کرب بلا
وعده ای دیدار با جدش ، به فردا کرده است
لشکری منفور و باطل چار سو اندر کمین
نی حیا از مصطفی نی شرم زهرا کرده است

آب را از اهل بیت ی مصطفی کردند دریغ
این جنایت نی یهود نه قوم ترسا کرده است
یا الهی کس نمی داند ز علم ی غنّیب تو
آنچه وان ابن زیاد بر اهل مولا کرده است !

۲۹ اگست ۲۰۲۰

درود بر روان پاک شهدای المناک حادثه ی ناگوار ولایت پروان و سایر مناطق وطن

ز سوگ و درد پروان سوگواریم
گر از بلخ و بدخشان یا تخاریم
در این ماتم شریک ابنای آدم
اگر ترکیم و تاجیک یا هزاریم
اگر هستیم اوزبک یا که پشتون
ز پامیر یا هرات و قند هاریم
بگفت ی حضرت سعدی شیراز
ز سوز و درد هم نوع بی قراریم
اگر دردی شود پیدا به جمعی
ز رنج اش جملگی ما اشکباریم
نداریم چاره جز صبر و طاقت
به چنگ مرگ دایم ما شکاریم

۲۹ اگست ۲۰۲۰

به این گفتم تو ای جان پدر گوشدار و باور کن
به گوش خویشتن حرف مرا بسیار و باور کن
بچشم خویشتن من آنچه دیدم با تو می گویم
شنو هم دیده و بشنوده ام ، گفتار و باور کن
به تن ها داشتیم ما کرته و صد پاره گی تنبان
نه داشتیم بیشتر تا سن پنج و چار باور کن
به جان ما دو سه ساله لباس ی پینه دوزی بود
نه دم پایی به پا داشتیم و نی پیزار باور کن
نه رفتیم هیچ گاه بازار ز بی پولی و افلاسی
و هم از دست عسکر های بد کردار باور کن
بدانکه دور ما بهتر ز دوری سابقه صد بار
بدیدند پیش از ما ، بیشتر آزار باور کن
نداشتیم پنسلی بهر نوشتن عده ای در صنف
نه در تبراغ داشتیم دانه ای خود کار باور کن
برایی خواندن درس مکاتب وقت کم داشتیم
نداشتیم ما کتاب و خط کش و پرکار باور کن
نمی شد توت پیدا و نه هم آثار از گندم
نه نانوائی و نانی بود در بازار باور کن
ز بعد انتظار اوقات توت پختن که می آمد
خوشی و جشن شادی داشتیم بسیار باور کن
سراپا بود لباس ما زیوست و پشم گوسپندان

ز چکمن داشتیم پیراهن و ایزار باور کن
بدانکه فرش زیر پا پلاس از موی بز می بود
و فرش خواب ما میگشت نمد هموار باور کن
به یادم می زند گاهی همان سوته چراغ ما
ز چوب ی نازک و باریک روغن دار باور کن
زمان ی طفلی مایان ، بدان ارکین پیدا شد
ولی گی بود بجز در خانه ای پولدار باور کن
برای جمع مایحتاج حیوانات و انسانی
بهاران تا به تیرماه کس نه بود بیکار باور کن
رفاقت بود و الفت بود و کین و دشمنی هرگز
به یادم مانده از خوبی آن روز گار ، باور کن
برادر وار باهم زندگی یی با صفا داشتند
نه بُود جز دوستی از دشمنی آثار باور کن !!

۲۸ اگست ۲۰۲۰

از خاطر خود مکن تو نسیان مارا
با شهد سخن نمای درمان مارا
ارچند که بین ماوتو فاصله هاست
از گوشی بکن بلطف پرسان مارا !

۲۳ اگست ۲۰۲۰

گفتن حرف حق اینجا به زیان است هنوز
گرگ هر سوی درین خطه شبان است هنوز
به نه شد روز بدی خلق ستم دیده ای ما
هر طرف از ستم و ظلم فغان است هنوز
محض خوشنودی اعراب درین ملک ببین
یابوی جهل به هر سمت دوانست هنوز
پیر گشت جهل و حماقت ، به دنیای مدرن
لیک در کشور ما ، تازه جوان است هنوز
ظلم در اوج و خشونت همه جاگسترده
بد و بد دادن و سنگ سار زنان است هنوز
دور وحشت گری و غصب ، در اینجا رایج
اندرین ملک همان وقت و زمان است هنوز
شد جهان ملت واحد ، ولیکن اینجا
برتری خواندن یک قوم و زبان است هنوز
نیم قرن است درین ملک سرا پا وحشت
خون مخلوق روان بود و روان است هنوز !

۲۱ اگست ۲۰۲۰

گذشت از عمر من پنجاو چند سال
بیادم نیست زمان ی جز همین حال
برفتند ، می رویم و می روند بعد
جهان را این چنین ست دایم احوال

مخور افسوس روز هایی گذشته
 اگر غمگین گذشتند یاکه خوشحال
 زمان حال خود ، دریاب و دریاب
 مدار اندیشه ای فردا به مثقال
 نه ترس از گفته ای ملا و مفتی
 مکن گوش قصه ای ابن الفلان قال
 تنیده هر طرف نیرنگ و صد دام
 تند آخذن چو جولا ، دایما جال
 به مغز خلق وحشت می کنند زرق
 لب مخلوق ز ترس رویانده تبخال
 به قبر من نمی خسپی ، به محشر
 تو خود را باش و من خود آورم دال
 در آنجا می دهد هرکس جواب اش
 ارآنچیزی که است مارا ز افعال
 در آنروز کی بُود فرق ی من و تو
 چو بیزند خاک مایان را به غربال !

۱۹ اگست ۲۰۲۰

چرا بر عاشقش ظلم و ستم آن دلریا دارد
 مگر قانون مهرویان هر سطرش جفا دارد
 بکویش در تلاش دیدنش من در تگاپویم
 به سوز عشق خود تاکی مرا او مبتلا دارد
 برای بردن دلها دو چشمش سرمه سا کرده
 چو صیاد در شکار دل عجب دست رسا دارد
 به تیرم زد ز مژگانش تپم در خاک چون بسمل
 هنوز در سینه ای خونین نمک پاشی روا دارد
 مریض افتاده در بستر ، بسوزم از تب هجران
 به درد بی مداوایم ، ز لبهایش دوا دارد
 رمد در دیده ام افتاده چون یعقوب از فرقت
 به چشمم یک نگاه اش مرهمی از توتیا دارد
 فراموش کرده از دلداده اش احوال پرسیدن
 ولی میرزاد" برای صحتش دست بر دعا دارد !

۱۷ اگست ۲۰۲۰

خه وختبځ یاخ بد بین اندے ثنؤأم
 خَلْبَنِك رهنګ تے ید همبازے ساؤ أم
 یے لحظه کودکبن قهرات یے سات آبنت
 یه باهم ډد خه شهند أم ات خه نهوأم

۱۶ اگست ۲۰۲۰

یک نگه ات دلبرا ؛ از برمن دل ربود
 از سر من عشق تو عقل و خرد را زدود

تا که بدیدم رخت مهر تو در دل فتاد
آمد و در سینه ام ، جای گرفت و غنود
عطر فضا پُر کند ، موی اگر وا کنی
نگهت زلفت خجل کرد عنابیرو عود
بی خبری تو مگر ! هوش ربودی ز سر
رفت به باد فنا هر چه مرا هست و بود
وقت وداعت مدام ، چشم شود اشک پُر
آتش ی دل شعله ور ، آه بر آید چو دود
کوش به عیش و نشاط عمر ندارد ثبات
غم کند از دل برون محفل ساز و سرود
آرزوی وصل تو داغ به دل ماند و ماند
مرغ سعادت به بام ، هیچ نه آمد فرود
پرسش احوال من زنده که هستم ، بکن
فرش اگر گل کنی بر سر قبرم چه سود !

۱۳ اگست ۲۰۲۰

سوخت مارا سوزو گرمای مزارجان میروم
بهر تفریح رخصتی چندی بدخشان میروم
در مسیر راه برم حظ، از دهات و شهرها
از سمنگان تیر گشته سوی بغلان می روم
شهر کندز را تماشا کرده سویی تالقان
تنگی فرخار دیده تا کلفگان می روم
بس تماشا بیست شهرکشم و اطرافهای آن
لب لب دریای کشم و کوچه تیشکان میروم
سبز بهار و قوچی و قره کمر
قریه ها را دیده دیده سویی خمچان میروم
شهر فیض آباد آسایم ، شبی با دوستان
صبح بعدش هم بهارک سیر بستان میروم
از بهارستان گذشته سوی زردیو رهسپار
وه چه فرحت بخش در ملک شهیدان میروم
تازه سازد جان آدم آن هوایی سرخیلان
کوئل یا غرزه دیده زیچ و غاران می روم
آنطرف دریا که حد تاجیکستان دیدنی ست
لب لب ی دریای آمو ملک شغنان می روم
از دعای خیر دوستان میرسم در زادگاه م
خاک درمارخت سیاحت کرده شانان میروم
می کنم گردش نواحی های شغنان را بخیر
از سر شیف و ویر ، تا حد روشن می روم
غار جوین پهستیف را گردش نمایم تا نُواد
دیدن اندیزرز و یازگام و به ساوان می روم
می کند دریاچه ای و اشرف مستی تا گرنج

سیر بهشار و سه نور و ده ی مرغان میروم
 جای گاهی شاه خداداد می روم باور دره
 از سر سرچشمه تا دهشار جانان می روم
 می کنم گردش لب دریا ، پیاده تا ورین
 و چه فرحت بخش شدوچ گلستان میروم
 از تماشای نوادک حظ نموده بر سر آب حیات
 خواجه سالار محض نوش آب حیوان میروم
 می کنم چاسنود بالا را سیاحت تا رباط
 از رباطها سوی جنگل بس شتابان می روم
 سیر پاجور کرده تا چاوید جانان می رسم
 پارخ زیبا دیده تا چاسنود پایان می روم
 گر شود فرصت میسر ، با جمیع دوستان
 تا زیارتگاه خضر ملک شیخان می روم
 بعد بر گشتم بخیر با دو سه یاری ندیم
 جانب ی واشهرؤ دره فردوس دوران میروم !

خو همسالین حساب آنچه خه مادین
 پرا کهل ات زبا ، نوبهت ته تایدین
 خبر ساو ام ته دوند، قلونے مس مود
 چسه یکروز پس ماش مس رمادین !

۹ اگست ۲۰۲۰

در نیازم من و از جانب تو ناز شود
 چشم مهتر چه زمانی طرفم باز شود
 نه نمود ناله ی من هیچ اثر در دل تو
 کی رسد وقت دلم با دلت همراز شود
 در خیالم همه شب ها به گرد کویت
 مرغ دل سوی تو هر شام پیرواز شود
 گاه در صید دلم همچو عقابی بکمین
 چشم فتان تو ، گه گاه چو شهباز شود
 مثل شاه تکیه زدی بر سر تخت دل من
 جایگاهی تو ز هر عضو تن اعزاز شود
 سالهاست منتظرم حرف محبت شنوم
 از دهانت ؛ به امیدم سخن آغاز شود
 الفت و انس مدام زمزمه ای عشق بود
 ای خوشآنروز که از سوی تو ابراز شود

۷ اگست ۲۰۲۰

بیا در دیگ یکرنگی بجوشیم
 ردایی رنگ برنگ تاگی بپوشیم
 بگرد خوان انسانی شویم جمع
 بصدق و دوستی بیهم بکوشیم

۵ اگست ۲۰۲۰

به گناه گشته همه راه ثواب آلوده
حیف پیران همه اهل شتاب آلوده
اهل دنیا همگی در صدد مکرو فریب
اندرین دور ببین ، شیخ نواب آلوده
نیت پاک نداریم همه بر سر هم
مردم عام و هم از اهل کتاب آلوده
جمع داریم بخود سیم و زر مال و منال
وضع همسایه بخواهیم بخواب آلوده
گر دوسه کوزه بنوشیم بما عیبی نیست
لعن گوئیم ، فلانی به شراب آلوده
قاضی در محکمه از عدل حدیثها گوید
لیک بینی که به رشوه ست جناب آلوده
راه گم گشته ز ویروس کرونا مخلوق
شد مصاب مردم دنیا به شتاب آلوده
دشمن اهل جهان حال ، کوید نوزده شده
دهن و بینی ما کرد ، به حجاب آلوده
اندرین فصل شده بوس و کنار هم ممنوع
مسجد و جاده و هم سیخ کباب آلوده !

۳ اگست ۲۰۲۰

پیر هر چند حقیر است جلالش باشد
هر قدر ظلم بلند است زوالش باشد
غرق در بحر ضلالت بنگر کشور ماست
به دروغ و صف ز پاکی و کمالش باشد
دست بوسی اجانب بکنیم محض مقام
نفع ملت نه بُود ، لیک نکالش باشد
سالها کشور ما منبع وحشت شده است
که به هر ملک به بد نامی مثالش باشد
آنکه جمع کرد و نبخشید حرامش بادا
مال بخشیدو بخورد آنکه حلالش باشد
آنکه نفعش نرسد غیر ضرر بر مخلوق
زندگی نیز درین عصر ، وبالش باشد
هرکه کرد از حق مظلوم و مساکین دفاع
نظر خلق و خدا شامل حالش باشد
تا یکی حمل کنیم ، کهنه روایات قدیم
بار دوش من تو ، چند مقال اش باشد !

اول اگست ۲۰۲۰

قماری دشمنی تاکی بیازیم
برای کسب جا در حرص و آزیم
بدریم همدگر را ، چون درنده

به بطن ابلیس، ظاهر در نمازیم

تا چند ز علم و فهم باشیم جاهل
غرقیم به وهم و از حقیقت غافل
بر دوش کشیم ، کوله بار کهنه
چون کور روانیم ، به راهی باطل

پرسی تو اگر مرا ، چه باشد آیین
عشق است مرا و مهر انسانی دین
یک عده که تکه دار دین اند بدان
پاشند نفاق تخم بدبینی و کین !

۳۱ جولای ۲۰۲۰

سلام با صفا گویم حضور سبز یاران را
طلبگارم ز دربار الهی خاطر جمع شماییان را
حضور تک تک دوستان جان و مهربان خود
مبارکباد گویم پیش از پیش عید قربان را
طفیل عید قربانت خداوندا ؛ بکن رحمی
رهایی ده ازین جنگ وجدل اقوام افغان را
خبر داری خدا یا ! در چه حالت تکه دارانت
به نامت می‌کشند اطفال و پیران جوانان را
به وقت سر بریدن ، نام پاکت بر زبان گیرند
به زعم خویش اجرا میکنند احکام قرآن را
کنند این مفسدان تحریف دایم شرع اسلامی
به نفع خویشان در هر زمان تفسیر فرقانرا
نسازند سنگسار نفس شوم خویشان گاهی
زنند سنگ از جهالت دایما تندیس شیطان را
روانند در بهشت ات ، عده ای با انتحار خود
رهایی ده ازین ظلمت همیشه نوع انسانرا
عجب از آدمان انسانیت ، بر دار آویختند
ازین وحشت خلاصی ده خدا وندا مسلمانرا !

۲۸ جولای ۲۰۲۰

اگر آن تُرک شیرازی به دست آرد دلِ مارا
به خالِ هندویش بخشم ، سمرقند و بخارا را

حضرت حافظ

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دلِ مارا
به خالِ هندویش بخشم سرو دست و تنُّ پارا
هر آنکس چیز میبخشد ز مال خویش میبخشد
نه چون حافظ که میبخشد سمرقند و بخارا را

صائب تبریزی

اگر آن تترک شیرازی به دست آرد دل ما را
به خال هندواش بخشم تمام روح و اجزا را
هر آنکس چیز میبخشد بسان مرد میبخشد
نه چون صائب که میبخشد سرودستُ تنُ پارا
سر و دست و تن و پا را بخاک گور می بخشند
نه بر آن تترک شیرازی که برده جمله دلها را

شهریار

اگر آن تترک شیرازی به دست آرد دل ما را
به خال هندواش بخشم همه دنیا و عقبا را
اگر بخشنده ای خوبی ببخشی هر دو عالم را
نه چون حافظ که بخشیده دوشهر ملک دنیا را
بدانکه بخشش صائب چه بوده ،جسم ناچیزش
که بخشیده به خال او سرو دست و تن و پا را
نموده شهریار هم بر قدوم اش بخشش ناچیز
سخت کرده بر خال اش ، تمام روح و اجزا را
مثال میرزاد بخشنده هستی ، هر دو عالم بخش
نه مانند ی بزرگواران ، که بخشند ،مال دنیا را

۲۵ جولای ۲۰۲۰

در جوانی ها به عشقت بس تغافل کرده ام
زین سبب در نامرادی ها تکامل کرده ام
بارش جورث کنون هم چون تگرکی بر سرم
این زمان هم من جفاهایت تحمل کرده ام
یک شبی دیوان شعرم را، ز سر تا پا بخوان
وصف تو در هر غزل از زلف و کاکل کرده ام
ساختم از چشم و ابرویت به هر فردم ردیف
گاهی تعریف لبانت ، ساغری مُل کرده ام
هر زمان گل غنچه ای لبها شگوفان کرده ای
ناله های زار و سوزان ، همچو بلبل کرده ام
کشت زار سینه ام را ، تخم مهتر کاشتم
پرورش آنرا درین مزرع ، چنان گل کرده ام
هر قدر دریای نفرت را ، تو جاری می کنی
لیک من با مهر و الفت، بر سرش پُل کرده ام

۲۳ جولای ۲۰۲۰

اینجا همیشه قصه ز دار و رسن بگو
از کشت و خون جرم جنایت سخن بگو
هرگز ز عدل و داد و مساوات دم مزین
دایم ز جنگ جهل و خرافات و ظن بگو
بر بست رخت خویش ازین ملک امنیت
از سارقان و زانی و از راهزن بگو
در بوستان اثر ز گل و بلبلان نماند

از بته های خار و ز زاغ و زغن بگو
تا کی کنند پهن بکشور گلیم غم
گه گاه سخن ز شور و هلهله انجمن بگو
لب بسته دار از حق نسوان ، درین دیار
از سنگسار و ضجه و فریاد زن بگو
شد سالها که زهر ستم نوش می کنیم
بر تشنه گان عدل شربت آب و لبن بگو
با لطف خویش قصه ای انسانیت نمای
از آشتی و صلح ، ز دوری کهن بگو !

۲۱ جولای ۲۰۲۰

در چنبر خود فسرده کرد گردونم
چون دال نمود قامتی موزونم
دلخوش بجمال دوستان بودم؛ لیک...
از صحبت دوستان بگرد بیرونم

۲۱ جولای ۲۰۲۰

نمیدانم چرا این رهروان شب ، جفا دارند
مداما جنگ و خون و انتحاری را روا دارند
به انواع فریب و مکر و اغواهای شیطانی
همه اقوام این کشور ، ز همدیگر جدا دارند
جهالت را نگر وحشت تماشا کن درین برهه
برای حور و غلمان خیالی ، جان فدا دارند
فجایع میکنند با نام اسلام این سیاه کاران
نه بر مظلوم رحم آرند نه پروایی خدا دارند
نه زایشگاه امانست و نه هم ملای در مسجد
به آه و ضجه ی طفلان نه گوش بشنوا دارند
برای کسب چوکی و مقام و قدرت ی شخصی
بیوسند پای بیگانه ، نه شرم و نه حیا دارند
همی خواهند کنند تعمیل نام جعلی بر ملت
و دایم برتری خویشان بر سایرین را ادعا دارند

۱۹ جولای ۲۰۲۰

هر چه در طفلی به مغز آدمان تزریق شد
تا به پیری میکشند آن کوله بار کهنه را !

۱۵ جولای ۲۰۲۰

بی بودند ای دلبر ، با چشم ترم امروز
بی دیدن رخسارت ، خونین جگرم امروز
خواهم که روم تفریح ، با بودند ای گلرو
در خلوت شامگاهی ، شوق سفرم امروز
در گوشه تنهایی مست از می ناب هر دو
با رقص و سماع باشد قصد چکرم امروز
در سایه ای مجنون بید، باشد لب دریایی

دارم نه توانم فرق ، از پای و سرم امروز
آب بر سر من پاشان ، آن دست بلورینت
خواهم که شود حلقه ، دوری کمرم امروز
با نفرت و بد بینی در جنگ و ستیز هستم
با عشق یقین میدان ، شهد و شکرم امروز

۱۳ جولای ۲۰۲۰

داری تو خبر ز انتظارم یانه
در رهگذری تو جان سپارم یانه
روزیکه خبر ز مرگ من میگردی
در فاتحه آیی ؛ به مزارم یانه

۱۲ جولای ۲۰۲۰

اگر ما بنده گان یک خداییم
چرا پس فرقه فرقه و جداییم
به دسترخوان انسانی شویم جمع
به خون همدگر تشنه چراییم!

عجب نیرنگ دارد چرخ گردون
یکی در فقر و دیگر گشته قارون
دگر از مال دنیا سیر و دلشاد
یکی از گشنگی دایم جگر خون !

۸ جولای ۲۰۲۰

بیا گرم کن خانه ای سرد من
مکن از نگاهت گهی طرد من
ملولم ز تنهایی و بی گسی
نما جمع با خویشان فرد من
ز عشقت نگر در وجودم نشان
گواهی دهد چهره ای زرد من
قرنطین شکستم که بینم ترا
کرونا نه گردید ، همآورد من
بخونت چو فرهاد باید تپید
و هر بالهوس نیست همدرد من
درو میکنم ، عشق کاشتم بلی
رسد پیشرویم ، عمل کرد من
مسوزم بهجرت مرا بیش ازین
حضور تو مرهم کند درد من
بکن مهر ابراز ، در زندگیم
چو مُردم نه یابی دگر گرد من !

۶ جولای ۲۰۲۰

از میان باغ جان ، آن باغبانم میرود
بلبل شیرین زبان از گل ستانم میرود

بی تکلف با صفا میزبان بودم بی ریا
با وداع از دلربا گویا که جانم می‌رود
چاره سازید دوستان آن دلیر نامهربان
از چه رو سرو روان از بوستانم می‌رود
خدمتش کردم زجان اما برفت نامهربان
اشک چشمانم به دامن هر زمانم می‌رود
آمدی در کوچه ام رفتی چرا زود از برم
با رفتن سیمین برم جانم گمانم می‌رود
در کجا راه ثواب هر دم دهی مارا جواب
در نزد اغیار با شتاب ، نا مهربانم می‌رود
مثل مجنون در جنون با حالت زار زبون
این دل مغروق خون ، با دلستانم می‌رود

۴ جولای ۲۰۲۰

دل میان ی سینه ام شیدا شده
در وجودم شورشی بر پا شده
غم هجوم آورده است از هر طرف
خاطر و فکرم پر از غم ها شده
در گریز از ازدحام و بیرو بار
جاگزین در گوشه ای تنها شده
بود موعود دیدنش امروز صبح
باز مو کول وعده اش فردا شده
راه من مسدود شد با کوی دوست
مثل مجنون جای من صحرا شده
لطف او هرگز ندیدم جز جفا
عادت با این همه جور ها شده
تا که دیدم چشم ، پر افسون او
خواب هم از چشم نا پیدا شده
تیر مژگانش که خورد بر جان من
در میان ی سینه ام ، غوغا شده
می کند گرم ، نگاه ای گرم او
منبع گرمی درین سرما شده
مفتیا از دین من ، هرگز مپرس
در بهایی بوسه ای سودا شده !

۲ جولای ۲۰۲۰

یارب ز بشر بساز انسان مارا
مگذار براه صدق حیران مارا
ارچند ذلیل نفس شیطان هستیم
بخشای تو این گناه و عصیان مارا

اول جولای ۲۰۲۰

به چشمان فتنه ی آخر زمانی
به قاش ابروان جلاد جانی
نمودت می دهد این جامه سرخ
به کومه سیب سرخ بامیانی

۳۰ جون ۲۰۲۰

کی فارغ ازین ناله و افغان شده باشیم
آیا رسد آنروز که خندان شده باشیم
باید که چو کوه ، از اثر باد نه جنبیم
نه چون علفی هرزه پریشان شده باشیم
در بحر خرافات کنیم چند ، شنا ما ..
تا چند پراکنده ی توفان شده باشیم
بر مردم ما از چه شگوفایی حرامست
یکبار نه دیدیم ، بهاران شده باشیم
درنده درین برهه چو گرگان شده ایم ما
کی میرسدش لحظه انسان شده باشیم
کردند به زور ایده خود ، بار خلاق
شاید که به تقلید مسلمان شده باشیم
هم ترس ز شمشیر و امید وار به جنت
از شوق همه طالب ، حوران شده باشیم
اکنون که توان است کنیم کسب فضایل
یکروز ز نا کرده ، پشیمان شده باشیم
از درد بپیچیم بخود ، جمله درین عصر
کو منجی غم خوار که درمان شده باشیم !

۲۹ جون ۲۰۲۰

تبعیض و خود سری که کنون در دیار ماست
غرقیم به جنگ و صلح به ظاهر ، شعار ماست
صد بار توبه از گناه نمودیم و لیک باز
مایل چرا به فعل بد ، دل توبه گار ماست
بغض و نفاق و کینه به او جش رسیده است
زدی و چور و فتنه گری شاهکار ماست
دست ها به سینه ، کرنش بیگانگان کنیم
خلق ضعیف و ملت مسکین شکار ماست
کردست کوچ شادی و صلح و صفا ز ملک
یاس و فراق و غصه و غم همجوار ماست
باغ ی امید مردم ما ، خار سبز کرد
پژمرده و خزان ببین ، نوبهار ماست !

۲۵ جون ۲۰۲۰

فرا دستور یدبِت مَأش دُست مے دُست أم
جدایے ندیر وزوَنبِت سُسْت و پُست أم

یے زف مآش اند، روون أم تر یے پوندبز
یے بیگونه دم اند خونديخ خو چوست أم

خونديخ ته دفة تر خوفا خمبين أم
خونديخ ته خو عيب بن ته دے ست گردبن أم
یکبار يدبت کن أم ، خو دهرڈبن تقسيم
خونديخ خو درون خو دهرڈ تههم ورڤبن أم

خونديخ به فريب ، خو دوم تاربن تهن أم
شيرينه ته خورد، څينبه فراد ارد يهن أم
ژيوج أم پتئوام غم اندير وے مدوم
نهوام وے قنتت، قرار-قرار وے قهبر چهن أم !

۲۴ جون ۲۰۲۰

بياييد کاخ محبت را بسازيم
به نfert تلخ تاکی چون پيازيم
خمير ما همه از آب و خاکست
چه بهتر ساز يکرنگی نوازييم
قماري دشمني تاجند بازييم
برای کسب جا در حرص و آزييم
بدريم همدگر را چون درنده
بياطن کفر و ظاهر در نمازييم !

۲۳ جون ۲۰۲۰

بعد سپري کردن قرنطين دوماهه با عده ای از عزيزانم تفرج شهرستان نارک که بزرگترین بند برق
بعد راغند در تاجکستان است رفتيم

به سوز وساز ايجازم تو هستی
به شور و عشق آغازم تو هستی
برایي صيد مقصود دل ی من
همیشه بال پروازم ، تو هستی
بیا بنشین دمی در روبرويم
زچشمانت نظر انداز سويم
تمامی آرزوها پوره گردد
اگر دستت رسد روزی بمويم
آرامش خاطر م سر کويت بود
هم قبله من بطاق ابرويت بود
در شهرو بلادیکه سفر ميکردم
هرجا سخن زخوبیي رويت بود

۲۲ جون ۲۰۲۰

غنوده ای به بستر گرمت به بی خیالی ها
به کوی تو در پرسه ام ، چو لا ابالی ها
به جستجوی تو شد سالها که می کردم

نبود هیچ سراغت، درین حوالی ها
نواز به آهنگ چنگ و نای و ساز و ریاب
بگیر با ترانه ی خوش از سرم ملالی ها
به یک نگاه ز چشمت، بساز دلگرم
بده به خنده خود طاقتی به بی مجالی ها
شباب عمر برفت ، آرزو همه پژمرد
نگر که پیر شدم ، من ز بی وصالی ها
هلاک گشته کویت شدم ، ز گشت و گذار
بکن ز جام لب ت شربتی بمن حلالی ها
به چاه هجر تو محبوس قید زنجیرم
به لطف خویش نجاتم بده ازین نکالی ها

۲۱ جون ۲۰۲۰

زاد گاهم از طلوع خاور است
تاج انسانی مرا اندر سر است
فارسی باشد مرا گفت و شنود
دانکه شغنائی زبان مادر است
رودکی و مولویست مولای من
بوعلی سینا چو جانم در بر است
افتخار ما سنایی غزنوی ست
ناصر خسرو براهم راهبر است
بایزید و حافظ و سعدی و شمس
مثلشان دیگر هزاران اخگر است
هست شاهنامه چو گنج معرفت
در میان خلق رخشان گوهر است
عده ای اشخاص ، عاری از نسب
از اصول هویت خود کافر است
آبروی ریزی کنند ، بس سالها
نزد بیگانه که بی پاو و سر است
دست بوسی می کنند بر کشوری..
دشمن دیرین این بوم و بر است
هیچ از وحشت نه شد کشور رها
نزد مردم حرف صلح بی باور است
هر قدر باشد ترا ، ظلمت شعار
تیره گی را نور علم روشنگر است
تابکی باجعلکاری حقنمایی میکنی
در پپی شب صبحگاهی انور است
ظلم را آخر شکست در پی بُود
گر ترا یا جوج ماجوج لشکر است

شد کجا چنگیز و نی ضحاک ماند
هر زمانی کاوه ای آهنگر است !

۱۸ جون ۲۰۲۰

ارچند لگام خر ، ز گوهر باشد
بارش ز کتاب و سیم از زر باشد
شویند اگر به آب پاکش صد بار
آن طینت خر بودن او خر باشد

۱۷ جون ۲۰۲۰

هیچ از احوال من پرسان ، دلدارم نکرد
رحم مبذول بر دل مغموم و بیمارم نکرد
غرق میگردم به شبها در خیالش سالهاست
هیچگاه از دیدن کابوس ، بیدارم نکرد
می نویسم من غزل هر روز بی وقفه برایش
گوش خود گاهی به سمع سوز اشعارم نکرد
خواستم با ساز و آواز بشکنانم غصه ام
لیک آرام نغمه ای شیرین گیتارم نکرد
این شنیدم کم کند غم ، دیدن آب روان
بهتر اوضاع مرا ، دریا و جوی بارم نکرد
دوستت دارم ، بگفتم چندمین بارش ولی
مهر خوش باشی و یا دشنام اظهارم نکرد
باغ رفتم تا بیاسایم ، دمی در صحن گل
فرحت افزا این دل غمناک ، گلزارم نکرد !

۱۶ جون ۲۰۲۰

ملتی از نام طالب می کشی
داخل چوکات و قالب میکشی
مردم ی دانسته و آگاه ز کار
وه عجب جانانه جالب میکشی

۱۵ جون ۲۰۲۰

خیالی شب جسارت کرده بودم
ز رویش بوسه غارت کرده بودم
شدم بیدار ازین رویای شیرین
بخوابم خوش تجارت کرده بودم
به گلرویی رفاقت کرده بودم
به عشق خود صداقت کرده بودم
ولی جورش نه شد کم از سر من
به ظلمش نیز ، عادت کرده بودم
به دل نامش تلاوت کرده بودم
چو معبودی عبادت کرده بودم
نمودم درس مهرش جمله از یاد
رموز عشق ، رعایت کرده بودم

۱۴ جون ۲۰۲۰

روز مادر به تمام مادران بزرگوار مبارک با! همچنان روح مادران مرحومین شاد در فردوس برین باد

تا کودک تازه در جهان پیدا شد
چشمش به جمال مادرش بینا شد
کوشش میکرد که نام مامش باشد
وقتی که بحرف ، زبان او گویا شد
خوش باد بحال آنکه مادر دارد
در سایه دست و دامنش سر دارد
شکر است چو کوه پشتبانم مادر
این کلبه ی ما ، هنوز هم در دارد

۱۲ جون ۲۰۲۰

تا که کردی گیسوانت ، حلقه مانندی کمند
همچو من صد های دیگر را نمودی پای بند
مثل طفلان شوق من دایم به شیرینی بُود
میل دل باشد کنون هم بر لبان همچو قند
از سرآپایی وجودت خوبی دارد انعکاس
هریک اندامت ، به زیبایی تماما دلپسند
در بهایی یک نگاهت ، دین و دنیا باختم
قیمت یک بوسه از لعل لب ، بر گوی چند
این همه ناز و اداهایت ، فزایند شوق دل
پُر ملاحظت خنده هایت بار دیگر هم بخند
این مگر نشنیده ای نیکی کن و در آب ریز
نذر حسنت یکدوسه بوسه ببخش بر مستمند
از دهانت دلیرا هر گفته ات شیرین چو شهد
نفرت و دشنام هایت نیز ، نزدم ارجمند
تنگ ساخته زندگی را ، این کرونایی لعین
از خدا خواهم ، امان باشید ز آفات و گزند

۱۲ جون ۲۰۲۰

پدر ! رفتی و داغت ماند بر دل
کنون پنج ماه ، خفتی زیر این گل
به دل ماند ، حسرت وقت وداعت
به فردوس برین ات باد ، منزل

۱۱ جون ۲۰۲۰

ستم بجان من از جانب تو پیهم است
اضافه نما ظلم خود اگر هنوز کم است
اگر به تیر نگاهت ، شکافتی سینه م
نگاه گوشه ی چشمت بزخم مرهم است
نگر به چهره ای مخروبه و فسرده من
اثر ز شادی نباشد نشانه های غم است

بریز برکویر لبانم دو قطره گگ بوسه
و شوره زار حلق منم احتیاج بانم است
بموج بحر دو چشمت دلم شده مغروق
خراب زلزله ای زلف تو چو شهر بم است
طواف کوی تو دارم به کوششی بسیار
بگو که لطف تو سویم چرا بطی و کم است
گریز داشته زمن دایما سلامتی و نشاط
ولیک درد و فراق، مدام مزدحم است !

۱۰ جون ۲۰۲۰

حلقه ای زلفان تو دانم ، شکارم می کنند
آخر الامر آن لبانت ، می گسارم می کنند
چشم مست ات مست مستم ساختست
ناوک و چاهی زنخدانت ، خمارم می کنند
گاه گاهی سرزنم ، دیوانه سا در کوچه ات
بچه ها دیوانه گفته سنگ سارم می کنند
دین و دنیا را همه دادم گرو بر جام عشق
شیخ و مفتی عاقبت آویز دارم می کنند
خواب در چشمم کجا و نیست آرامش به دل
حمله هایی از خیالت بی قرارم می کنند
در دعایم روز شب ها ، مخلصانه اینطرف
لیک زان سو نفرت و دشنام نثارم می کنند !

۹ جون ۲۰۲۰

روشت تو جاکت ناز قنتت سفحه رد روون
دبف خو پطلون پاچه بین تئچت پی زون
پک دے قهد ات بست اته صورت قتیر
راست ته لوف أم زبب خبرنونت اه جون
چس تو عشقن اند ست مو کهل ات بون سفید
یم بهار عمر مس عجب تیز ست خزون
خوند خو غونج نتر أم اته فسون خو دهم
هم ته هر سحرث تو جهت تئیس أم خو بون
توت خبر کهی و ز تو جهت مجنون زار
سود چدوم وخت اند مو ژیوجیس تورد عیون
موند مو حالت چس مو زرقه تر بنچیف
سالهام و ز تورج تو عشق اندیر وزون
مبف دراز مینین ته فئل تیم تر تو پوند
پس تو وینتاوت ته سهم اس سر جولون

۷ جون ۲۰۲۰

چادر گلگون خود گاهیکه بر سر می کند
قصه ای حسن پری در ذهن مصور می کند
گر بیاراید به وسمه چشم ناز خویش را

حور بودن را دلم ، نزدیک باور می کند
 گر کند مشاطه مویی عنبرینش صبحگاه
 مشک بیزان چهار سویش را معطر می کند
 گر به این حسن دلانگیزش برآید سوی شهر
 محشر بشنوده را ، حتما که محشر می کند
 گاهی با لبخند خود شادی فزاید چهار سو
 با اخم ها گاهی اوضاع را مکدر می کند
 من یقین دانم بدین حسن و کمال دلبری
 همچو من چندین دیگر را قلندر می کند !

۶ جون ۲۰۲۰

بگذار ز لطف جانب من یک دو قدم را
 تا کم بکنی زآمدنت غصه و غم را
 از فرقت تو رنگ رخ زرد و نزار است
 میسند دگر بر من دلداده ستم را
 تا چند کشم حسرت دیدار تو ای شوخ
 کم کن بسرم محض خدا رنج و الم را
 از یورش مژگان تو ، آرامش دل رفت
 چون وحشت اعراب که بود ملک عجم را
 در یاد بیار لحظه ای دیدار که بستیم
 از یاد مگر بردی ، همان قول و قسم را
 از روی و ریا سجده کنم گاه به معبود
 باقی همه روز سجده کنم، روی صنم را
 شادم که بجز از ره ای عشق راه نرفتم
 جز غیر غزل کش نکنم نوک قلم را !

۴ جون ۲۰۲۰

هر دل که قفل بود ، بدان بی کلید نیست
 حیف آنکه ، با چکش شکنند قفل بسته را !

۴ جون ۲۰۲۰

فنه سال سَت تو دهم تیر وز ته ژازام
 خو احوال تو رد چِدوم بوته تے بازام
 نه رپدج طاقت دگر ، صبرام تو عشق اند
 تو ژیوجبس ار خو سینه خوند ابازام
 تو وینتاو جهت ته نینتیم سحر اته بنوم
 تو چید ترکههل، فلک ار نهی نوازام
 نَنهم تاقهت یے جای ند خلوت ندے
 نِعور تهم خییچ تویت وز تورد خو رازام
 مو احوال گر خه پپینخے وُز خه رهنگ ام
 مو دل خون نود زف تیر لوم ته سازام
 نمو مس اس تو غثف اندیر مزه دئید
 تو هر رهنگ گهپ ، قبول ات هم نیازام!

اول جون ۲۰۲۰

بیاره چود تیلیفونند خوبت عهد
نڈید آزار ته فهند اس مو من بعد
سه مکتب پوند ته و هته وز ته تیر سهم
مو خیم سفخ گهنبت ، اما یه نهیر جهد
عجب سهوز خیم غهخ خهرت فقط شهد
ورورین لو خو رهز هر رهنگ بنبیز قهد
ده دل پهد اس نفر جوره وه مند نیست
مو دستور خوند نفر یه چورچه نوم بهد

اول جون ۲۰۲۰

طواف کعبه ی کوی تو دارم چون مسلمانی
چرا ! مارا ازین درگاه خود با قهر می رانی
اول بردی دلم را ، با تمام شیطنت هایت
ولی حالا چرا از من ، چو آهوپی گریزانی
بدادی بوسه ای عیدی از آن لبهای شیرینت
بجایش می نهم از بخشش خود گر پشیمانی
چرا با من گرفتی ، جان من راه عداوت را
همین جانم بقربانت دگر از من چه خواهانی
تویی چون یوسف ثانی بدین حسن دلآرایت
ومن از سوز هجرانت ، چنان یعقوب کنعانی
نمی ماند به تو این حسن روز افزون میدانم
مرا هم مرگ رها سازد ، ازین وضع پریشانی
ترا داده خداوند ، شوکت شایان و دلجمعی
بمن آه و فغان و ناله را دیدست ارزانی
اگر پرسی کدامین شوخ چشم دلرا به یغما برد
بگویم دل ز دلخانه ، ربوده دخت شغنانی !

۳۰ می ۲۰۲۰

یکروز مات یه تاقه
ونڈ گهل قد ات وېد سایه
خلوت قد جای بیت نث أم
کباب شراب قد فنه
خهر خهرک تهم ته شونت
دراز وم غونج ار ارقه
برئزأم ات برئزأم
به ناز بناز تهم مات یه
مست اندیر در رقص ڈے یأم
قرار قرار کینت مو به
ڈست مے ڈست گه گه کن أم
گه ڈید ار بنخ مو برغه

تھم دے خونازات اداوند
بِنچِنقَتے یہ مو زرقہ
لپ مزہ ڈید مات و م ارد
سَقْخَہ رہ مِس غلطنہ
مَأْش اَعْنَبِخ کِنست دووم
ژبوج اُم مه سوود مِبٹ قِبگه

۲۶ می ۲۰۲۰

وہ چہ خوش روزیکہ اوقات بہار
گلرخی مست ، از می آید در کنار
پرسد احوالت ، ز فصل ی زندگی
تک زند از چہرہ ات ، گرد و غبار
سرخ بخل پوش باشند تپہ ہا
چہچہہ کبکی زند از کوهسار
روی سبزہ دو بدو در کنج باغ
ساقی گردد گاہ و گاہی مَیگسار
بزم ما گردد پراز جوش و خروش
تاکہ بر گیرد بہ دستانش ستار
ما دوتا در رقص و مستی و سرور
بلبلان در جوش ، لایی شاخسار
سینہ ہا پر شور و مالامال عشق
می رسد ہنگامہ ای بوس و کنار
از خدا داریم ، چنین روزی طلب
نیست مارا ، حور و غلمانش بکار !

۲۵ می ۲۰۲۰

در قرنطین دلم خوف و خطر میخواید
دیدن یار درین لحظہ سفر میخواید
جانب میوہ خشک است مرا میل تمام
چشم بادام و لب ی پستہ تر میخواید
چشم چون دید قدنخل رسای تو بیباغ
از شگوفای رخت ، بوسہ ثمر میخواید
چشم طماع نشود سیر ز سیل رویت
دیدن چہرہ تو شام و سحر میخواید
روز عید خواہش دل بود ہمین میدانم
عیوض کلچہ لب ہمچو شکر میخواید
فطر روزہ ز لب ات بوسہ طلب میدارم
مزہ اش دیدہ و دل بار دگر میخواید !

۲۴ می ۲۰۲۰

خواستم بوسہ بگیرم ز لب ت چند نشد
یا کنی خاطر من شاد ، بہ لبخند نشد

پُخته کردم به دل خود هوس وصل ترا
کوشش و سعی عبث بود به ترفند نشد
ارچه دیدار رخت وعده ای خرمن کردی
مهر ماه رفت و وفای تو به اسفند نشد
چشم داشتم که دهی ماه صیام افطاری
شربت‌ی بهر ثواب از لب چون قند نشد
هرچه خواستم ز من چسپ دلم با دل تو
مهر من ذره ای در قلب تو پیوند نشد
محض تسخیر دلت ، دانه و دامی چیدم
رام بر دانه و در حلقه ای ما بند نشد
خواستم ملک بدخشان ، بدهم با نگه ات
قیمت ی خال لب‌ت، شهر سمر قند نشد !

۲۲ می ۲۰۲۰

سالها شد مهر تو اندر دلم جا کرده ام
در غزلها وصف رخسار تو انشا کرده ام
هیچ با لطف نه پرسیدی ز حال زار ما
هی بسا نالش که در شبهای یلدا کرده ام
آسمان خاطر م دایم ، ز جورت ابر گین
بارش مهرت به سویم بس دعاها کرده ام
آیه ای مهرت نشد نازل گهی بر جانبم
سوره ای جورت مدام تفسیر و معنا کرده ام
با رضایت ملک دل را من سپردم دست تو
اختیار خود ، سند رامهر و امضا کرده ام
غیر عشقت در وجودم ، نیست شور دیگری
پرچم مهرت ، به بین سینه بر پا کرده ام
وقت افطار ، در خیال خود تجسم می کنم
روزه ای خود را ، ز عناب ی لب‌ت وا کرده ام
صبر و تقوایم همه در عشق تو بر باد رفت
عیوضش ، آه و فغان و درد پیدا کرده ام

۲۱ می ۲۰۲۰

روزه نگرفتیم ز سر صدق رمضان را
با روی و ریا چند فریبیم دگران را
اعضای جوارح همگی غرق گناه اند
تا چند به تقلید کنیم ، بسته دهان را
گر روزه گرفتیم درین برج پر از فیض
بدگفتن و نفرین زچه رو کرده زبان را
کشتار درین ماه حرامست در اسلام
هر روز نگر کشته ای صد پیرو جوانرا
نی ترس خدا بوده و نی شرم ز مخلوق
دیدیم به چشم وحشت چنگیز زمان را

از دهشت این قوم ستمگار ببینید
 طفل زن و مرد هیچ نیافت راه امان را
 این نیست جهاد کشتن مخلوق خداوند
 اصل است جهاد کشتن انفاس سگان را
 چون پاک کنی خانه و تن را تو به اعیاد
 هم پاک ز نفرت بنمای روح و روان را !

۲۰ می ۲۰۲۰

کفر زلفش خانه ای تثلیث ویران می کند
 چشم جادویش مرا روزی مسلمان می کند
 خانه ای تقوای ماز بیخ و بن کرده خراب
 با نگاه ای پر نفوذش ، قصد ایمان می کند
 سالها در بحر عشقش دل چو خس افتاده گیر
 عاقبت غرقش درین گرداب و طوفان میکند
 تاخت دارد با سمند ناز خود بر ملک دل
 سالها شد مهر او در سینه جولان می کند
 پیش چشمم یک کسوفی کامل افتد آنزمان
 موی شبزنگش به رخ وقتیکه افشان می کند
 هر که بیند رنگ زرد و حالت پژمرده ام
 هر قدر باشد دلش از سنگ ، گریان می کند
 در تب هجرش که می سوزم ولی دارم امید
 شربت ی لبهای او ، این درد درمان می کند

۱۹ می ۲۰۲۰

سروده ای به زبان مادری (شغنانی)
 نفاق جهت ام ذلیل گهنیچ ات پریشون
 اچت آروم نه ست مآش ملک خرنون
 دگه ملکپن پرایپن ڈاد خو تایدپن
 زبایهم رپڈج لپٹ مآش اس دے کارون
 نه ژویچ ام همدگر لوفیت کو چیز ارد
 خو ملک ام چود چسبت هرر هنگ زندون
 گناه فک تاگه مآش اند اه فرادهر
 تدنبت ام ات فرینت ام تا خه فد جون
 خه وختبخ مآش پے بپگونه خو چست ام
 غمئس تهم همدگر تا فد پے ځندون
 چسبت ار جاره یپن زید مآش به خارے
 سفید گهنبت غم درون مآش کهل اته بون
 نه مهشند ات، و خون اند ات خه زیباک
 وکیل ییوک نه نبتوید ات سخندون
 خه وختبخ ژیر پے بیر دھڈ ام خو عیبپن
 گنهکار ام فکب مآش ای فراجون

یے نسل مود ات یک آم مآش نسل گه نزدیک
نه خودے حزب بدرڈ مآش ارد نه سازمون
خه وخت بد بختے یت بدبینے ببسپن
بغبر یاس آم ته ار گور مآش دے ار مون

۱۷ می ۲۰۲۰

سر گشته چو مجنونم در کوه و بیابانی
از درگه ی خود تاکی دلدادہ خود رانی
در فصل کرونایی درخانه اجازت، نیست
از پنجره ای خانه ت دیدار کن ارزانی
شاداب نمای عالم با چهره ی گلگونت
این ددبیه ای حسنت ، یکروز شود فانی
چون موی شدم بنگر ، مانند میان تو
یک بار بپرس عالم ، ای دختر شغنائی
خورشید رخت باشد و من نیز زمینت
بر این قمر خاکیت ، گه نور بتابانی
یک نره ی ناچیزم ، در دام دو زلف تو
چون گرد فروریزم ، گر زلف بافشانی
گر لعل لیان تو از بوسه قرنطین است
یکدانه اجازت ده ، از صفحه ی پیشانی
چون فصل بهارانست مستانه بصر را رو
تا طبع به شور آید در رقص و غزلخوانی

۱۷ می ۲۰۲۰

شیر باش و روبه آسا در پیی مردار نه
کوشش خود در عمل کن لیک در گفتار نه
غوطه تاکی میزنی در دوغ و شیر دیگران
چون عقاب آزاد باش مثل بوم در غار نه
تا یکی نشخوار حرف های فلانی میکنی
پخته از خود گو سخن از دیگری بسیار نه
خیز وجستت میزنی تاکی بدور دیگران
چون هما در پرده باش و مرغ بوتیمار نه
بار دوش دیگران بودن ، کمال مرد نیست
سعی کن صیاد باش و کرگس لاشخوار نه
اختیار خویشرا در دست خود محکم بگیر
گیرلگامت دست خود وان دیگرت افسار نه
نوشدارو باش محض زخم و درد هموطن
با زبان نیشدارت ، گزدم و چون مار نه
باش با همنوع خود مملو ز عشق و دوستی
باریا و در فریب و ظالم و غدار نه !

۱۵ می ۲۰۲۰

شد سالها که ضجه و فریاد می کنیم
از جهل یک گروه بکجا داد می کنیم
تا کی زاهر من طلب و صلح و آشتی
تسکین غصه ای دل ناشاد می کنیم
شرم است خطاب برادر به دیو جهل
اوقات خود به راه عبث باد می کنیم
هر روز جوی خون روانست هر طرف
ما شکوه از یزید و ز شداد می کنیم
چون مرغی اسیر سالهاست در قفس
ماندیم و چشم به دانه صیاد می کنیم
در جوی خون غوطه وریم لیک دایمی
تحسین و دست بوسی جلاد می کنیم

۱۳ می ۲۰۲۰

یارب بملک و ملت افغان چه حالت است
هر روز کشت و خون نفاق و جنایت است
پاکی و صدق و صلح و صفا رفته از دیار
جایش مدام جنگ و جفا و شرارت است
تاکی بگو! دوام فجایع و خود سر نیست
از نام صلح وحشت و کشت و رذالت است
نی رحم طفل و بچه ی نوزاد و مادران
این آخرین درجه ی جهل و شقاوت است
در هیچ گوشه ی دنیا نبودست اینچنین
چنگیز ز وحشی بودن ما در خجالت است
نی ترس از خدا و نه شرم از رسول او
مین است و انفجار کینه و بغض عداوتست

۱۳ می ۲۰۲۰

چهل سال شده کشتن و خون و شرر اینجاست
مرد و زن و اطفال ، همه خون جگر اینجاست
یک خانه درین کشور ماتمزده گان شاد نباشد
در سوگ عزیزش ، پدر و یا پسر این جاست
هر روز درین خطه ی ما ، جنگ و جدال است
آغشته بخون سیم تن و لب شکر اینجاست
از صلح و صفا هیچ به کشور ، خبری نیست
آمار شهیدان و ز زخمی ، خبر اینجاست
خونپاره بهر جای شود منفجر و بارش مرمی ست
افتاده به هر گوشه ببین ، پا و سر اینجاست
هر تبعه این خاک بهر ملک غریبکار و مهاجر
زین دوزخ دنیایی همه در سفر اینجاست
هر جا نگری بیوه زن و طفل یتیم است
بیکار و پیی لقمه ی نان در بدر اینجاست

از رحم به دلها و مروت اثری نیست
خون ریختن خلق مباح و هنر اینجاست
تنگ است کنون زندگی بر مردمی مظلوم
جانی و ستمگار بسی معتبر اینجاست
هر کوچه این ملک پر از راهزن و معتاد
بس رشوه خور و رشوه ده و چور گر اینجاست
گسترده به هر سمت ببین فسق و فساد است
مردم چه کند! دولت ما گوش کر اینجاست!

۱۲ می ۲۰۲۰

دلم در قید زلف شوخ چشمی گیر مدتهاست
توان خاطر کم گشته محتاج محبتهاست
شدم در عاشقی دیوانه‌ی مشهور شهر خویش
بهر کویی که می‌گردم ز عشق ما حکایتهاست
نه دیدم لطف او گاهی شود بر جانبم معطوف
همیشه خاطر دلبر به سویم کین و نفرتهاست
نشدم ممکن رها گردد دلم از دام زلفانش
یقین دانم که چشمش منبع فساد و فطنتهاست
همیش از جانبم حرف محبت و دعاگوییست
چرا از سوی یار هر دم شکایت‌ها و غیبتهاست
نه کردم کوتاهی در دوستی و مهر او گاهی
که این جور و جفاهایش مسبب از چه علتهاست
همی خواهد بخون من کند، دستان خود رنگین
سپاه مژه اش چنگیز و ش در حال سبقتهاست
بخواستم مدت‌ی چندی کند در کشتنم تاخیر
ولی نا مهربان من، کجا در بند مهلتهاست!

۱۲ می ۲۰۲۰

به گناه گشته همه راه ثواب آلوده
حیف پیران و همه اهل شباب آلوده
اهل دنیا همگی در صدد مکر و فریب
اندرین دور نگر، شیخ و نواب آلوده
نیت‌ی پاک نداریم همه بر سر هم
مردم عام و هم از اهل کتاب آلوده
بهر خود جمع کنیم سیم و زر مال منال
وضع همسایه بخواهیم بخواب آلوده
گر دوسه کوزه بنوشیم بما عیبی نیست
لعن گوئیم که فلانی به شراب آلوده
قاضی در محکمه از عدل حدیثها گوید
لیک بینی که به رشوه ست جناب آلوده
راه گم گشته ز ویروس کرونا، مخلوق
شد مصاب مردم دنیا به شتاب آلوده

تحفه چین بجهان اصل کوید ۱۹ شده
دهن و بینی ما کرد ، به حجاب آلوده
اندرین فصل شده بوس و سلامم ممنوع
مسجد و جاده و هم سیخ کباب آلوده !

۱۰ می ۲۰۲۰

جهل میراند به ملک ما تگاور بیشتر
وضع مردم میشود هر روز بدتر بیشتر
هرچه فربه تر شوند از خوردن خون غریب
ظلم افزون می شود بر جان رنجبر بیشتر
با غرور کاذبانه در دفاع اند از حقوق شهروند
طفل و مردو زن شوند در خون شناور بیشتر
حفظ نظم و امن عامه لا درک از کشور است
لیک افزون غارت و ظلم از ستمگر بیشتر
حال ملت با شعار و لاف سازند مرتفع
وضع مردم در عمل گردد خراب تر بیشتر
گشته اند مغرور پول و قدرت خود عده ای
در فزون است سائل و دریوزه بر در بیشتر
از جهان معدوم گشته است مروت اینزمان
می شود کشته مسلمان ، از برادر بیشتر
گر سگ چوپان با گرگ آشنایی بسته کرد
می رباید از رمه ، میشی کلانتر بیشتر !

۸ می ۲۰۲۰

بده ساقی مرا جامی پر از می
خمارم ! ریز چند جامم پیایی
بکن نجوا بگوشم، بیت "خیام"
مخوان افسانه دیرین از گی

۸ می ۲۰۲۰

بشر کرده به ضعف خویش اقرار
بهر جا از کرونا ست نقل و اخبار
پریشان کرده است اهل جهان را
به کام مرگ برده ، خلق بسیار

نه رفتیم در بهاران سیر گلزار
کرونا در جهان شد آدمی خوار
بترس و لرز محبوسیم به خانه
پراز غصه ست صحتمندو بیمار

ز عشقم در حضورش کردم اظهار
به خنده گفت ، از من دست بردار
درین شهری که داریم زندگی ما

هزاران همچو تو دارم خریدار

به مهرت کرده ام صد بار اقرار
چرا از من کنی تو نفرت و عار
بیا با هم رویم گلگشت صحرا
مکن دوری زمن بر گفت اغیار

۷ می ۲۰۲۰

پرسان کنی مرا چه باشد آیین
عشق است مرا و مهر انسانی دین
یکعده که تکه دار دین گشته بدان
پاشند نفاق و تخم و بد بینی و کین
نیکی و بدی و زشت و زیبایی دین
کردند به مغز ما ، به خوردی تلقین
تقسیم به فرقه فرقه مارا کردند
گشتیم بدین شیوه به ممنوع بدبین

۶ می ۲۰۲۰

از همان روزیکه با تو عهد و پیمان کرده ام
کوشش ام را در وفا تا سرحد جان کرده ام
رفتی و احوال تو دیگر نه یافتم تا کنون
هرکه میدیدم براهم ، از تو پرسان کرده ام
بیخود و شیدا به دشت مهر تو هستم روان
گی حذر از زحمت ی خوار مگیلان کرده ام
در خیالت کی بچشم خواب می آمد بشب
ای که بس آه و فغان و زار گریان کرده ام
گاهی می آید به یادم ، نو جوانی های ما
گفتگوهایی که با تو زیر باران کرده ام
یادت هست آن روز گارانی که در فصل بهار
همره ای تو سیر و گلگشت بهاران کرده ام
گاهی تشبیه قدت با سرو و دندانیت به دُر
چشم تو بادام و لب را لعل غاران کرده ام
میچلد در کشور دل آنچه حکم و امر توست
گوش جان و دل به امرونهی فرمان کرده ام
چهره ای زردم گواهی میدهد از حال من
ار چه مهرت را بجوف قلب پنهان کرده ام

۵ می ۲۰۲۰

شبی من در خیالاتم ، به دلبر گفتگو کردم
ترحم در دل سنگش به عالم آرزو کردم
نمیدانم چرا مهرش به دلچسپیده محکم شد
نشد از جوف قلبم پاک هر چه شستشو کردم

نه گردد فارغ از ذهنم درین برج صیام هرگز
و دیشب هم در افطارم بیادش تر گلو کردم
گذشتن از موانع بهر دیدارش میسر نیست
نیافتم راه معبوری که هرچند جستجو کردم
چو امواج نگاهش بر بساط قلب من میخورد
ترک بر داشت و با زحمت زخمش را رفو کردم
گهی با خاطرات اش خاطرتم را شاد می سازم
و گاه با یاد نام اش ، چملکی هایم اتو کردم
نه دانستم چرا ، باری ز احوالم نه می پرسد
که هرچند وصف حسنش در غزلها موبمو کردم
برایی رفع سوز عشق خود ، گاهی به میخانه
علاج درد و سوز خود به جامی از سبو کردم !

۳ می ۲۰۲۰

ما جملگی سهیم درین خوان مادریم
قانع شویم که در نسب و نوع برابریم
دنیا روان به سوی کمال و رفیع و علم
ما هم به سوی جهل ، شتابان تگاوریم
عالم روان بسوی دانش تخنیک معرفت
در انتحار و فن و فساد ، ما نو آوریم
در خورد قتل مردم مظلوم ما چراست
بابای ما ست آدم و ما یک برادریم
مارا امید روز بهی نیست ، در وطن
شد سالهای سال که در خون شناوریم
فربه ز جهل ما شده همسایه گان و ما..
زارو ضعیف خسته و بد نام و لاغریم
از بهر حفظ قدرت ایل و تبار خویش
مسلم شویم گهی و گهی پاک کافریم
ای آفتاب صلح ، ز خراسان طلوع نما
در چاه تیره ، منتظری صبح خاوریم

اول می ۲۰۲۰

عمر چند روزه بغم بیهوده دادیم بر باد
بهتر آن است که در زندگی باشیم دلشاد
عمر جاوید نه یافت هیچ کسی در عالم
مرگ باشد ز پیش آنکه نو از مادر زاد
خوب دانیم غریبیم و روانیم به فنا
بر کشیم چند ازین دار و ندارها فریاد
عشق ورزیم به هم نوع و کنیم هدیه مهر
چونکه داعی اجل کرده کمین چون صیاد
روی آریم به اخلاص و بصدق و به صفا
نشویم شهره به ظلم همچو یزید و شداد

سعی لازم بِنما نام نکو از تو بماند باقی
شد کجا قدرت یونان و کجا شوکت بغداد
چند روزی به جهان است ترا نام و نشان
ناگهان مرگ بسراغ تو رسد چون جلاذ!

اول می ۲۰۲۰

یک بار بیا مجلس شاهانه کنیم
درد و غم خود دور ز کاشانه کنیم
از چار طرف غصه و آه است و فغان
از بهر نجات ، رو به میخانه کنیم

ای شوخ بیا که خوب ، سامانه کنیم
در گوشه ی دشت میان گل لانه کنیم
گردیم به بین لاله زاران و چمن
دستها به کمر چرخش مستانه کنیم

باید که همیشه فکر فرزانه کنیم
افکار پلید خویش ، نولانه کنیم
بر سفره انسانی شویم جمع همه گی
زین واژه ی پاک ، دفاع جانانه کنیم

۳۰ اپریل ۲۰۲۰

آنکه چون سرو قد افراشته دلدار من است
چون کمان گشته ببین قامت خمدار من است
رفت ایام شباب ام ، همه در حسرت و آه
شد خزان عمر و هنوز در پیی آزار من است
سالها شد که غزلباف، دو چشمش هستم
آنچه یک بار نخواند ، صفحه اشعار من است
بر سر لوح دل ام ، خورده رقم این جمله ..
دوستش داشتم و دارمش اقرار من است
خبرش نیست که شب خیره به قاب عکسش
پلک برهم نه نهد دیده ای خونبار من است
گردنم بسته به آن حلقه ی زلف اش دایم
طبق میلش بکشد هر طرف افسار من است
هر قدر سعی نمودم ، که شوم فارغ از او
چه کنم یاد رخ اش روز و شبان کار من است

۲۹ اپریل ۲۰۲۰

با اخم ها دلبرک گاهی ، سیاه پوشت کند
گه به لبخند عشق را آویزه ای گوشت کند
خوشرست وقتیکه آید ناگهان در شامگاه
اندرین فصل زمستان ، گرم آغوشت کند
با نگاه و چشمکش سازد دل ات را شیفته

بوی عطرش در هوا پیچیده مدهوشت کند
بر تب عشق داروی بهتر ندیدم در جهان
دلبرت با لطف خود عناب لب نوشت کند
نیست بر عاشق زمانی بهتر از این ، دلبرش
از لبانش بوسه ها بخشیده خاموشت کند
عشق اول شعله ای ناچیز آید در نظر
لیک آخر شعله ور گردیده در جوشت کند
گرم جوشی میکند دلبر، که شیدایش شوی
چند روزی بعد می بینی ، فراموشت کند !

۲۸ اپریل ۲۰۲۰

زندگی را تا به فردا ، اعتباری هست نیست
در جهان هر نیروی را قراری هست نیست
گر به دشت از دور بینی آب فوران می کند
ور به پندارت در آنجا آبشاری هست نیست
پیش از ما رفته اند و ما و بعد هم میرویم
در علاج مرگ ، مارا اقتداری هست نیست
تا بکی با چال و نیرنگ می فریبیم خلق را
در دلها از مهر انسانی شراری هست نیست
بعد رفتن نیک و بد است یادگاری در جهان
غیر ازین دو چیز دیگر ماندگاری هست نیست
میدری همنوع خود، محض مقام و منزلت
با کسی آیا جهان را ، سازگاری هست نیست
کوشش ات کن آرزو هارا کنون آری به دست
بار دیگر کی ترا اینجا ، گزاری هست نیست

۲۵ اپریل ۲۰۲۰

خالقا ! اهل زمین فارغ ازین ماتم کن
شاد ابنای جهان جمله ز درد و غم کن
راه آرامش مخلوق خدا گشته بعید
بر بشر رویت منجی، درین عالم کن
تابکی در جدل و جنگ جهان میسوزد
گاهی از عرش نظر لطف بما یکدم کن
عده ای بهرچه مستوجب قتل و ظلمند
بارش رحمت خود ، بذل بنی آدم کن
بنده گانت بنمای فارغ ازین وحشت جهل
عوضش دانش و علم مستقرو محکم کن
خالقا، امن و امان بخش درین کره خود
دور ازین گیتی ما جنگ و بلا و بم کن !!

۲۴ اپریل ۲۰۲۰

دل و دین در شکن زلف پری رُخ دادم
چونکه در عشق گِرو رفته دلم دلشادم

بختم همراست که از عشق بسوزم دایم
طالعم سعد که این سیل گند بنیادم
آنقدر مشق نمودم سخن عارف عشق
آنچه جز مهر و وفا بود، برفت از یادم
درس عشق نکته به نکته بکردم از یاد
نمره ای پوره در آزمون بداد استادم
دور اعجوبه ی عشاق بجز قصه نماند
عمر شیرین بگذشت ، لیک هنوز فرهادم
سخن حضرت حافظ چه خوش گفت شنو
"بنده ای عشقم و از هردو جهان آزادم"

۲۳ اپریل ۲۰۲۰

می شود هر روز در عشقت مرا تب بیشتر
میل من بر شربت است باشد که از لب بیشتر
بوسه می خواهم ز رخسارت بگیرم چند جای
از لب و خالی ز نخدان تو اغلب بیشتر
خاطراتت روز ها آرند هجوم از هر طرف
شدت حمله خیالاتت کنند شب بیشتر
گیر افتاده چو من در حلقه ای زلفت بسی
چون کنی ابروی و موی خود مرتب بیشتر
در غروب شامگاهی کوکب بخت من است
در طلوع خواهم ترا هم بخت و کوکب بیشتر
در طلب بسیار کوشیدم نه شد مقصد بدست
دور می گردد مرا ، هر روز مطلب بیشتر

۲۲ اپریل ۲۰۲۰

ندانم کودکی هایم کجا رفت
جوانی ها همه در ماجرا رفت
شده فصل خزان عمر نزدیک
رسد روزی کزین دار فنا رفت
ز ویروسی جهان در انزوا رفت
تمامی اقتصادش در قفا رفت
وخیم اوضاع دنیا گشته یکسر
فغان و آه ی مردم تا سما رفت
نگارم با شتاب از نزد ما رفت
دل منم به دنبالش ز جا رفت
امیدم بود؛ بینم سیر اورا
نه پایید و چنان باد صبا رفت

۲۱ اپریل ۲۰۲۰

کی رسد روزی مرا فارغ تو از غم میکنی
در نبودت چشم من تاکی پر از نم میکنی

بر امید لطف و مهرت رفت شباب عمر من
 جور خود افزون چرا بر جانم هر دم میکنی
 دایما دل شاد می خواهم ترا و با نشاط
 بر سرم ظلم و جفایت از چه پیهم میکنی
 عمر ما در حسرت و افسرده حالیها گذشت
 کی رسد وقتش خوشی ها را فراهم میکنی
 کرده ای خود را قرنطین از نگاه من چرا؟
 قامتت را زیر بار هجر خود خم میکنی
 از سرشب تا دم صبح جز خیالت خواب کو
 تر ز اشکم دامنم را همچو شبنم میکنی
 داشتیم از تو امید ، کاندترین پیرانه سر
 مهر خود افزون و جور خویشتن کم میکنی
 سینه ای ریشم میپاش دیگر نمک با نفرتت
 با نوازش بهتر است ، بر زخم مرهم میکنی

۲۰ اپریل ۲۰۲۰

کو پُست ؛ روانت بکنم مرسله ها را
 نی قدرت آن طی بکنم فاصله ها را
 در عشق بُود سوختن و درد فغانها
 کردم سپری جمله همین مرحله ها را
 خونگریه کند چشمم و در آه فغان دل
 دیدار تو حل میکند این مسئله ها را
 هر جای که رفتم ، سراغی تو گرفتم
 گشتیم بهر جای و بسی بلدیه ها را
 دیدم ز پی ات رنج فراوان بهر شهر
 با لطف بکن گوش که گویم گله ها را
 دیگر به تنم تاب بجورو ستمت نیست
 از خشم میاور به سرم زلزله ها را
 امید وصال تو دگر در سر من نیست
 هجران تو برد از بر من حوصله ها را !

۱۶ اپریل ۲۰۲۰

یے ک-آم دنیا یے چود مآش غونج سفید آسته آسته
 وُبن اس کهل ات توون جسم اند چه ببد آسته آسته
 توگو بنبت رنبت ات تو پیخ مس چس درو جینگ سید
 تو خیم اند نور تو غور بنینتاو نه ربد آسته آسته
 تو پاڈ ات میڈ درون، دوندک نه رپڈج جون
 درو ریرخڈ ساوے هر رهنگ پهرک وبد آسته آسته
 تو خیم اندیر نورکهم ات تو غوربن دسگه مس وزمن
 تو دندون مس تو غنغ اندیر ته ببد آسته آسته
 یے چهی نوزبنبت یم مآش عمر خه نرجیست
 بهار توید ات زمستون مس چه دبد آسته آسته

تو یاد اندیر دوستبن تپن خه میر خبن و هژ
وے وپف یاد اند تو دل نیوداو رمبد ایسته ایسته
خُفار پینخ پیژ یے گهپ پپینخے به تکرارے
بیارینج کار تو یاد اندیر نه دید ایسته ایسته
تو اولاد تهم پس هرگهپت فرزین فیرت تو گهپن ارد
فرارد اس تو فکت زارڈ ات امبد ایسته ایسته!

۱۴ اپریل ۲۰۲۰

از من حرمان کشیده غیر هجرانم میرس
جز خزان یاس ، از فصل بهارانم میرس
ما که در دشت جهالت لنگ لنگان میرویم
از گل و باغ و ریاحین و گلستانم میرس
غیر از آه و فغان و گریه و دلواپسی
هیچگاهی از خوشی و شوق آرمانم میرس
کار ما تقلید از او هام خوردی است و بس
از فن تحصیل علم و عصر دورانم میرس
ماکه در زندان جهل وحشیان هستیم اسیر
غیر شام تیره گی ، از صبح خندانم میرس
میگند جان ملتی در چنگ چند ضحاک خو
هیچ از آشتی و صلح در ملک افغانم میرس
می دهند سامان اینجا انتحار و کشت و خون
شاه غور و غزنه و هم اهل سامانم میرس
نرخ اجناس رو به بالا است و بیکاری فزون
احتکار در اوج خود ، از نرخ ارزانم میرس
در کدامین دور تاریخ بوده ایم آزاد ما!
دایما با خواست بیگانه به رقصانم میرس
تابکی خود را به نیرنگها تفوق می دهیم
بسکه از این جعل کاری ها پریشانم میرس

۱۳ اپریل ۲۰۲۰

غزل ؛ زلف تو بی تاب و توانم کرده
قطعه ای ، ناوک مژگان نشانم کرده
وزن، آن قامت زیبا و رسایت چه بلاست
شب و روز معتکف ی دیر مغانم کرده
فرد، ابروی کشیده ت چو کمان آرش
مرز دل دوخته و قصد بجانم کرده
وان دوبیتی ، دو چشم سیه ای خمارت
مضطرب در شک و در وهم و گمانم کرده
بیت مژگان سیاه تو ، ندانم که چه است
نقطه ای خال رخت ، گنگ زبانم کرده
مستزاد رخ و موی تو مخمس کردم
رنگ ترکیب لب ت بند ؛ بیانم کرده

مصرع بینینی زیبایی تو است ختم کلام
یاد رخسار ردیف، تو جوانم کرده

۹ اپریل ۲۰۲۰

تو عشق دهرڈ اند څه وختېڅ وُز څرفڅ اُم
خو تقدیرات خو طالع څوند ته رفڅ اُم
خزون سُنْت یم مو عمرات مهل پیرے
یہ، ناگ فا گل جناو ، یکبار بنکفڅ اُم
مو کهل کن تر خو دوْمهن ات مو ناز ڈهڅ
تو هجراند څون مغوند څوندېڅ سنفڅ اُم
خو پیڅک مورد دڅس گهگه اه شیرین
اگر مید مېچ څه څیم اس مهرگ وژفڅ اُم
زمستون سُدج تو وینتاو خیلے مشکل
تو چید غنڅېڅ ید اُم هر څوند څه کفڅ اُم

۸ اپریل ۲۰۲۰

بعیض و خود سری که کنون در دیار ماست
غرقیم به جنگ و صلح به ظاهر شعار ماست
بغض و نفاق و کینه به اوج اش رسیده است
قاچاق و چور و فتنه گری شاهکار ماست
دست ها به سینه ، کرنش بیگانگان کنیم
لیکن ضعیف و رعیت مسکین شکار ماست
کردست کوچ شادی و صلح و صفا زملک
یأس و فراق و غصه و غم همجوار ماست
باغ ی امید مردم ما ؛ خار سبز کرد
پژمرده و خزان ببین ، نو بهار ماست
اکنون کو وید نوزده ، بلایی بشر شده
بندی به کنج خانه مکان و قرار ماست
رو در گریز جملگی از همدگر شدیم
چشم امید خلق ، به پروردگار ماست !

۷ اپریل ۲۰۲۰

نقشی به سینه ام ز جمالش هنوز است
در خاطر م خیال وصالش هنوز است
فرسوده کرد گردش دوران جوانی ام
در جوف قلب ، تیر نگاهش هنوز است
آتش بس است روز نگاه اش بسوی من
شبخون حمله های خیالش هنوز است
مهتاب روی خویش ز چشمم حجاب کرد
در میغ خاطرات نقش هلالش هنوز است
شد سالها ز حلقه زلف اش سرم خلاص
در گردنم ، نشانه ی دارش هنوز است

بر چشم من کتاب جمالش گشوده نیست
در دفتر دلم حساب و کتابش هنوز است !

۵ اپریل ۲۰۲۰

جز غصه نیست سهم ز عشقت برای من
دانم که حظ بری تو ز جو رو جفای من
بیمارم و شفای من اکنون بدست تست
شربت ازان لبان تو ، گفتند دوی من
از صبح تا به شام ، کشم انتظار تو
چشم دوختگی براه تو است دلربای من
کی میشود سعادت وصلت بمن نصیب
افگن تو سایه بر سر من ای همای من
دلشاد کن مرا به نگاهی ز لطف خویش
آیا همیشه خوردن غم است ، سزای من
کن لطف و بوسه بخش مرا گاه صبحگاه
جرمش هر آنچه هست نویسی به پای من

۳ اپریل ۲۰۲۰

تخمیسی بر غزل زیبای استاد محمود فراهتی
تا که در جولان به دلبردن سمندت کرده ای
همچو من صدهای دیگر را نژدنت کرده ای
کی علاج سوز و درد درد مندت کرده ای
دلبرتا تا گیسوی خود را کمندت کرده ای
ازچه در صید دلان من را ببندت کرده ای
می زند بر جان زارم ، فرقتت تا چند نیش
سینه ای پر درد مارا چند میسازی تو ریش
مهر تو هر روز میگردد به دل از پیش بیش
به چه زیبا برده ای با نرگس غماز خویش
عاشق دلخسته ای را مستمندت کرده ای
تا بکی در عشق تو در سوز و فریادیم و آه
دست گیری کن من ی افتاده را در نیمه راه
تکیه کن بر تخت دل ، ای دلبرم مانند شاه
ای بنازم قامت رعنا و آن رخسار ماه
سرو را شرمنده ای قد بلندت کرده ای
ولوله انداختی با حسن خود اندر جهان
باخط و خال و جمال هستی بلایی عاشقان
گشته ای جلاد جانم ، با دو ابروی کمان
چشم را سرمه کشیده ، تا زنی آتش بجان
پسته را نقش لبان همچو قندت کرده ای
چشم بادامی و مو مشکی و حسنت دلنشین
قد تو موزون و دندان دُر و لب ها شکرین
در کمال و خوبرویی نیست ، مثلت در زمین

معجزه این است ، کز زلف سیاه عنبرین
گردن بس سرفرازان ، در کمندت کرده ای
رخ چو ماه ی چارده و چشم چون دریا کبود
عقل و هوش خور خوابم یکسره عشقت ربود
نیست عییم گر به تاق ابرویت آرم سجود
زان دو چشم فتنه خیزت ، در گلستان وجود
هرچه زیباتر بُود ، اندر پسندت کرده ای
کرده ای بر عاشقان فصل بهاران را خزان
در تب عشق تو می سوزیم از پیرو جوان
می شویم بهبود از شرب لبانت بی گمان
جان بیماران عاشق را ، ز کندوی لبان
عاقبت با آن دوی سود مندت کرده ای

۲ اپریل ۲۰۲۰

زدست شوخ چشمی در عذابم
نه شوقی مانده با درس و کتابم
شود روزم به می خانه شبانگاه
همیشه مست و مدهوش شرابم

بکویت صبح و بیگاه در شتابم
ربودی از بر من ، خورد و خوابم
ذکات حسن خود بوسی بیخشم
گناهش را بریزان ، در حسابم

خیر داری ز هجرانت خرابم
ز گرمای نگاهت کن به تابم
نه گشت در روز دیدارت میسر
خدارا ؛ شب بیا گاهی بخوابم!

به دیگ هجر تو همچون کبابم
به بحر عشق تو مثل حبابم
شبی در بزم خود مارا بده راه
نگونی هیچگاهی در جوابم !

۳۱ مارچ ۲۰۲۰

به گرمی سوی من گاهی تماشا کرده ای هرگز
و یا قفل دلم با خنده ات ، وا کرده ای هرگز
مرا در وادی عشقت ، جلو کش میکنی با قهر
به این دلداده با لطف ، مدارا کرده ای هرگز
مرا در مجلس بزم ، توان راه یابی نیست
گهی فکری به این افتاده از پا کرده ای هرگز
شبا روز انتظارت می کشم در نت شوی پیدا

به میسکال درد جانکاهم ، مداوا کرده ای هرگز
نگاه ی گرم تو بر من ، نویدی زندگی بخشد
به مهر گاهی به سویی من نگاه کرده ای هرگز
دل پژمرده ام را خنده ات ، شاداب می سازد
زبانی هم مرا یکبار مواسا کرده ای ؛ هرگز !

۳۰ مارچ ۲۰۲۰

با دوچشم فتنه زا یت خلق افسون می کنی
با نگاهی عاشقانت مست و مفتون می کنی
گر دهی لبخند خود تحویل گه گاهی بمن
این دل افسرده ام از شادی مشحون می کنی
می شود با بوسه ای عمر خزان من بهار
زیر بار لطف خود این مست محزون می کنی
التفاتِ خوبرویان بهتر است، با عاشقان
تو چرا دل داده ای خود را جگر خون می کنی
گر برآیی سیر بستان ، هلهله گردد بیا
هر زمان سرمه بچشم ، رخسار گلگون می کنی
دل به دل را راه باشد، بس شنیدیم این سخن
لیک تو دایم عدول زین رسم و قانون می کنی
نیست در روز ارچه دیدارت ، میسر بهر من
در خیال من همه شبها ؛ تو شبخون می کنی!

۲۷ مارچ ۲۰۲۰

غیر قاب صورتت ، بر لوح دل تصویر نیست
جز ز تار زلف تو ، بر پای من زنجیر نیست
از همان وقتی که دیدم ، حسن عالمگیر تو
همدم شبها بجز از ناله ای شبگیر نیست
شاهد احوال زارم چهره ای زرد است و بس
هیچکس مانند من در عشق تو در گیر نیست
آیه ای عشقت که شد نازل به ملک قلب ما
سوره ای هجر مرا جز وصل تو تفسیر نیست
می کنم من سجده بر محراب ابرویت گهی
عاشق مجنون شده را حاجت تکفیر نیست
بر ازل سهوست ناکامی ، حوالت داشتن
نابکامی هیچگاه در سلطه بر تقدیر نیست !

۲۵ مارچ ۲۰۲۰

دل من کاش به عشق تو گرفتار نبود
اینقدر ظلم به سرم از تو سزاوار نبود
خواهم از حلقه عشق تو خود آزاد کنم
چه کنم پای مرا طاقت رفتار نبود
گشته ام ده به ده و کوچه کوچه همه جا
مثل تو شوخ و ستم پیشه و مکار نبود

عزم داشتیم به دلم عشق تو ماند مدفون
چهره ای زرد و نزار ، قابل انکار نبود
دیرگامیست ؛ خموشانه بسوزم ز غمت
لیک در محضر تو ، جرئت اقرار نبود
من شنودم که دهی بوسه حسنت صدقه
مُستحق تر زمن ایدوست به بازار نبود
روز بازار بُبردم دل خود محض فروش
کس دران جمع دل کهنه خریدار نبود !!

۲۴ مارچ ۲۰۲۰

می نوازد جان و تن باد بهار
از قدومش دشت و صحرا مشکبار
بلبلان مست از جمال گل شدند
چهچه سر داده کبک در کوهسار
باغ را بنگر که بخل پوش گشت
راغ پر موج است از نقش و نگار
سبزه ها رستندو سرما رخت بست
آبها گشتند روان ، در جویبار
فیض باران ؛ در بهار زندگی
کوه و دامان را نموده لاله زار
نرگسان شاداب و رنگین کرده چشم
آنطرف سوسن ، زیانش آشکار
سالزادی جشن گلها در رسید
نسترن با ارغوان در یک قطار
اندین نوروز جشن خاص و عام
غصه و غم می کنند از دل فرار
هرکه بد بیند چنین نوروز را
در دو عالم کن خدایا ؛ شرمسار !

۲۲ مارچ ۲۰۲۰

بهار آید همیشه سال یکبار
نمی گردد جوانی باز تکرار
غنیمت دان عمر چند روزت
کرونا در کمینت مثل کفتار

۲۲ مارچ ۲۰۲۰

دوستان نوروز آمد خانه را تزیین کنید
خوانها را پُر تمام از میوه هفت سین کنید
گل شگفت در باغ و بلبل مست شد
شاد خاطر های خود از لاله و نسرين کنید
سوی صحرا بهر تفریح با رفیقان عزیز
از هوایی صاف خاطر تازه و رنگین کنید
دیدن روی عزیزان قوت جسم است و روح

خاطرات تلخ را با دوستان ، شیرین کنید
محفل خود گرم سازید با نوای ساز و رقص
خاک در چشم حسود و مردم بد بین کنید
غصه و غم را ز دلها دور سازید جملگی
در خیال و مغز خود دایم خوشی تلقین کنید
تابکی قال فلانی ، پف کنند در گوش ما
گفته های شیخکان را زیر خاک تدفین کنید
جشن جمشیدی به پا دارید و اعزازش کنید
بر حرام گویان نوروز ، لعنت و نفرین کنید !

۱۹ مارچ ۲۰۲۰

شاگون بهار مبارک

یَم مَأْسِ اِیَوْمِ سَرِ خَدَّیْرِ
پاک اُم خو چید اس چدیر
خو لُق زوئذ اُم تر خیر
شاگون بهار مبارک

خیر سَت گهرم ات ودابک
غہخ ات غَدَہ قطارک
چدیر ڈاد و بٹ عمک
شاگون بهار مبارک

زمستون بید یت بهار
باجبِن ربود ار کِخار
کاچے خیداو ارد تیار
شاگون بهار مبارک

چید بُرجِن نقشَت نگار
کِخار بُرج ارد مال قطار
قماچ خید اُم سِخ خُمار
شاگون بهار مبارک

کخاران دپن زانبت وے ٲیر
قماچپن ربود رنر پے بیر
خمبئپن چود وے تر تیر
شاگون بهار مبارک

خو نَو پویناکپن ینوید
ترمُرخ دُند و بڈد غَدَہ توید
یہ غہخ خو خُپمپنے روید
شاگون بهار مبارک

غذہ سفید پیے دشید
کلا غُزک فا چے چید
غوزدار قماچ فاچے خید
شاگون بهار مبارک

اس غارون اند تا ربنون
خوشین پیرپن تا جوون
فَسْتین انجیقْدین روون
شاگون بهار مبارک

۱۹ مارچ ۲۰۲۰

نو روز شد و موسم فروردین است
از سبزه و گل باغ و چمن آذین است
در بین شگوفه بلبلِ مست سرود
پُر دشت و دمن ز لاله و نسرین است

شاد باش ای دل رسید فصل بهار
رفت دَیما و هوا شد خوشگوار
از شگوفه باغ ها نقش و نگار
آب مستی می کند در جویبار
باز شد نو روز و سال نو رسید
فصل سرما از سر ما رخت چید
سبزه ها از خاک سر کردند پدید
رنگرنگ گلها ببین هر سو قطار
طفلکان خوشحال مکتب میروند
خرم و دلشاد هرسو می دوند
بهر خود سامان بازی می خرنند
دوستان را گرم میگیرند کنار
روز نو گردید و شاداب است باغ
بلبل آمد بست رخت خویش زاغ
بشگفیدند لاله ها در دشت و راغ
قهقهه سر داده کبک در کو هسار
کوه و صحرا شد ز سبزه بخلین
شاد و خرم گشته ، دلهای غمین
بر زده دهقان به بازو آستین
تا کند پُر غله ، در شهر و دیار
کوه و برزن می زند از لاله جوش
در میان ی باغ قمری در خروش
از نی چوپان رسد آوا به گوش

بلبلان چهچه زنند در شاخسار
روز نو گردید و هرکس شادمان
هرکسی با جمع خود صحرا روان
سال نو تان باد مبارک دوستان
تک زنید از دل همه گرد و غبار !

۱۸ مارچ ۲۰۲۰

ای کاش مسلمان ز دل و جان شده باشیم
شرم است به تقلید مسلمان شده باشیم
درنده درین برهه ، چو گرگان شده ایم ما
کئی میرسد آن روز ، که انسان شده باشیم
از درد پیچیم بخود جمله درین عصر
کو منجیبی غمخوار که درمان شده باشیم
ماهیم و همین فصل زمستان غم انگیز
یک بار نه دیدیم که بهاران شده باشیم
از چار طرف وحشت و غم است سرازیر
بهبود محال است ، که شادان شده باشیم
یک بار نه دید ، ملت ما روز خوشی را
شاید که غضب گشته دوران شده باشیم
از راستی و صدق ، شدیم منحرف و دور
شاید به دغا ، رهبر شیطان شده باشیم
تا کی به عصایی دگران ؛ رفته روانیم
از دم روی هیئات ؛ پشیمان شده باشیم
امید به آبادی ما ، خواب و خیال است
هر روز بتر گشته و ویران شده باشیم
غمخوار نه یافتیم درین ملک پر از جهل
کو رهبر دلسوز ، که پارسان شده باشیم !

۱۴ مارچ ۲۰۲۰

احوال مرا گیر گهی ای شهی خوبان
افسرده و بیمار شدم از غم هجران
یکبار قدم رنجه نمای ، جانب کویم
با آمدنت ساز مرا خرم و شادان
با خنده ی مستانه و آن گرم نگاهت
بشگفته شوم باز درین فصل زمستان
در باغ خجل سرو شود گر تو بیایی
با قامت موزون پر از ناز و خرامان
نرخ غسل و پسته شود کاسته در شهر
وقتیکه به خنده تو گشایی لب خندان
در سینه ی من تیر نگاهت به هدف خورد
روزیکه رها کردی ازان ناوک مژگان
هر روز مرا بینی و گویا که نه دیدی

یکبار نه کردی ازین دلشده پرسیان
من منتظر لطف یگان گوشه نگاهت
وقتیکه به تفریح بر آیی به خیابان
بنگر که ز عشقت چه شده است نصییم
بیماری و افسردگی و وضع پریشان
از عشق تو زنجیر نه تنهاست به پایم
گیر است درین حلقه مسیحی و مسلمان

۱۱ مارچ ۲۰۲۰

نوروز شکوه ی چند هزار ساله ماست
این جشن و خوشی ز دور جمشید بپاست
بلعیدن فرهنگ بزرگ ممکن نیست
هرچند که زوزه میکشند از چپ و راست

۱۰ مارچ ۲۰۲۰

چو انسان زیستن باشد مرا کیش
نزن مفتی ازین بیشتر مرا نیش
بپرسند روز حشر نیک و بد از من
تو اعمالت جوابگو و من از خویش
اگر آدم کشان اهل بهشت اند
اگر تقدیر ما دوزخ نوشتند
نباشد حاجتم با دین و طاعات
چرا که قسمت مارا سرشتند

۱۰ مارچ ۲۰۲۰

زمستان رفت و نزدیک بهار است
روان آب صفا در جوی بار است
اگر عشقی و امیدی در دلت نیست
ترا فصل شگفتن ها چه کار است
بهار آمد خوشی هر سوی بر پاست
طبیعت تازه شد از خواب بر خواست
به هر سوی بنگری گلها شگوفان
بلی ؛ هر شام را امید فرداست
زمین از خواب غفلت سر بدر کرد
شگوفه هر طرف بینی شجر کرد
عجب جشنی به پا کرده طبیعت
به هر جا سبزه ها ، از خاک سر کرد
نوروز رسید دشت دمن گلگون شد
بلبل به کنار گل ، بین جیحون شد
هر دل که فسرده از زمستان می بود
پس عاشق و دل باخته و مفتون شد

۹ مارچ ۲۰۲۰

روز همبستگی زنان را به جمله بانوان معزز و گران ارج تبریک گفته از دربار الهی بهروزی و شگوفایی شمایان را در تمام عرصه ی زندگی خواهانم .
همچنان این روز خجسته را به همسر عزیزم تبریک گفته سروده ی نا چیزم را حضورش تقدیم می کنم

مرا یک دلبری شیرین کلام است
وجودم بی وجودش نا تمام است
شبستان ی وجودم کرده روشن
چو ماه چهارده در آسمان است
نباشد گر حضورش هیچ هیچ ام
مرا جانی چنان در بین جان است
تمام ی هستی ام مدیون لطفش
ز وصفش در قصور مارا زبان است
به فرزندان خود ، یک مادری خوب
سخن دان و فهیم و مهربان است
مرا از بودن اش ، دلگرم باشد
و چون الوند کوهم ، پشتبانست !

۸ مارچ ۲۰۲۰

نگو روزم مبارک ، سال یکبار
نه زبید بی عمل هر گونه گفتار
مگو بر من مبارک روز زن را
نجاتم ده ازین وضع اسف بار
من و تو ساخته یک کارگاه ایم
ز ظلم و از خشونت دست بردار
درین ملک سرا پا جهل و وحشت
به بد دادن چرا ؛ هستیم سزاوار
بریدی گاه گوش و بینی ام را
گهی آتش زدی و گاهی سنگسار
به بطن مادرت ، نه برج بودی
و سه سال دگر هم طفل شیرخوار
شدی اکنون جوان و زور بازو
نمان بیرون شدن از چار دیوار

۶ مارچ ۲۰۲۰

به ملکم سیل خون هر روز جاری
ز وحشت مرد و زن هر سو فراری
به دنیا هر طرف انس است و شادی
درین ملک ، سهم مایان سوگواری
از ظلم و ستم کاش ، رهیدن بودی
بر خواست بشر گوش شنیدن بودی
ای کاش ؛ درین دو روزه عمر فانی
بر منزل مقصود ، رسیدن بودی !

۵ مارچ ۲۰۲۰

چون خدا حَی است و زنده در وجود
چوب و سنگ را از چه رو داریم سجود
نفس شیطان را ، بیا سنگ اش زنیم
سنگ باران جسم بی جان را چه سود
در همه ابعاد عالم، حاکم ی مطلق بُود
خانه ی مخصوص گی دارد خداوند ودود
بَرگنیم از سینه خود نفرت و وسواس را
تاکی از تقلید می سازیم پیشانی کبود
بنده ای یکرنگ هستیم ، نزد خلاق جهان
هم مسیحی و مسلمان و یهودی و هِنود
سعی ورزیم ما به کار و کاسبی و معرفت
کوله بار غفلت و اوهام از خاطر زدود
چشم بگشا مردمان از علم رفتند بر فلک
اندرین عصر در جهالت تا بکی باید غنود
آنکه دارد دوستی و مهر انسانی به دل
میفرستم در حضورش احترام و صد درود

۲۹ فبروری ۲۰۲۰

در جهان پُر شرارت تابکی پریر شویم
طعمه ای چربی برای صاحبان زر شویم
در بدادند "آتش" وحشت بملک از چارسو
تابکی بلعیده ما ، در کام این اژدر شویم
روفتند زین مملکت ، انسانیت با بیل جهل
چند ما باخاک خون و خشت همبستر شویم
تا بکی عفریت دوزخ می دهد مارا عذاب
در دفاع از اهرمن ، باید که همسنگر شویم
نیست اینجا ملتی را ، شادمانی بر جبین
بر علیه ای مفسدان باید که یک لشکر شویم
این نفاق و قوم ستیزی می کند مارا زبون
در قلوب ی دشمنان ملک خود خنجر شویم

۲۷ فبروری ۲۰۲۰

گردش روز و شبان ما را چه دزدی در کمین
آنچه داشتیم از جوانی ، جمله را تاراج کرد

۲۶ فبروری ۲۰۲۰

بگذرد سرمای سخت این زمستان غم مخور
می رسد سر سبزی فصل بهاران غم مخور
بشگفند گل‌های لاله باز در فصلی بهار
چهچه بلبل دهد سر ، در گلستان غم مخور
گرچه یخ بسته زمین جوی باران خشک لب
باز مستی می کنند آن آبشاران غم مخور
گر نمود سرمای دی پژمرده گلها را به باغ

تازه گلها بشگفتند واپس به بستان غم مخور
چار سو را غم گرفته ، لیک باش امید وار
میشود هر مشکلی یک روز آسان غم مخور
هرکه ساخت از پول ملت قصرهای رنگرنگ
کاخ ظلمش میشود یکروز ویران غم مخور
تا ابد محکوم ظلم و خود سری ها نیستیم
می رسد اوقات آزادی ز زندان غم مخور
ظلم و وحشت از سر مردم شود یکروز دور
میرسد بازخواست ظلم زورمندان غم مخور
آفتاب عدل ، یکروزی طلوع خواهد نمود
صبح گردد شام تار مستمندان غم مخور !

۲۴ فبروری ۲۰۲۰

نهان زف روز جهت نقشتم

قین زارأم سُدج مو حالت لپ خراب
سُدج مو دل فا تُر برئبتاو دوند شراب
پینخ یا خار دوستپن سر جمع قے یأم
یپو تو بوتل قُبد ناو ڈیس سُنخ کباب
وېد پے بیر وئڈ گهل تے جای قُد پنخ روون
ساقے گرڈبنت دم چه دم ساو أم به تاب
آسته -آسته یک ، جرنگس سوڈ بلند
یاڈ یم اند خیوم چیداو لپ ثواب
مستے سوڈ مطرب جور کبنت اس زغوم
گهرم ته مهش مجلس کنبن دھف ات رباب
دسگه روزپن کن حساب تر زنده گے
غیر دس روزپن ، دگر مه کن حساب
نست مو خُپم تر حور و غلمون ات بهینت
نخت پرايند پر خه قُبد ؛ نسيه رد جواب !

۲۱ فبروری ۲۰۲۰

آتشی وحشت به ملک افروختند
آرزوها را درین جا ؛ سوختند
تخم کین و جنگ و نفرت کاشتند
مهر انسانی ازین ملک روفتند
بسکه از نام جهاد و راه ی دین
جا و مال و سیم و زر اندوختند
نیست اینجا یاد از فرهنگ و علم
جامه تاریخ را از جعلکاری دوختند
صلح و اخوت رخت بر بستند زملک
هست و بود ی مملکت بفروختند

عیوض ی علم و کمال و همدلی
شیوه ای آدم کشی آموختند

۲۱ فبروری ۲۰۲۰

آتش بس است روز نگاه اش به سوی من
شب خون حمله های خیالش هنوز است

۲۰ فبروری ۲۰۲۰

درین دنیای بی سر چون غباریم
چه بهتر تخم نیکی را بکاریم
نه دارد اعتبار این چرخ گردون
به زیرخاک غذایی مورو ماریم
چون ابر بُود زندگی ما گذران
وین عمر دو روزه را غنیمت میدان
ماننده ی موج می رویم از پی هم
چون هیچ نه دانیم ، کجاییم روان

۲۰ فبروری ۲۰۲۰